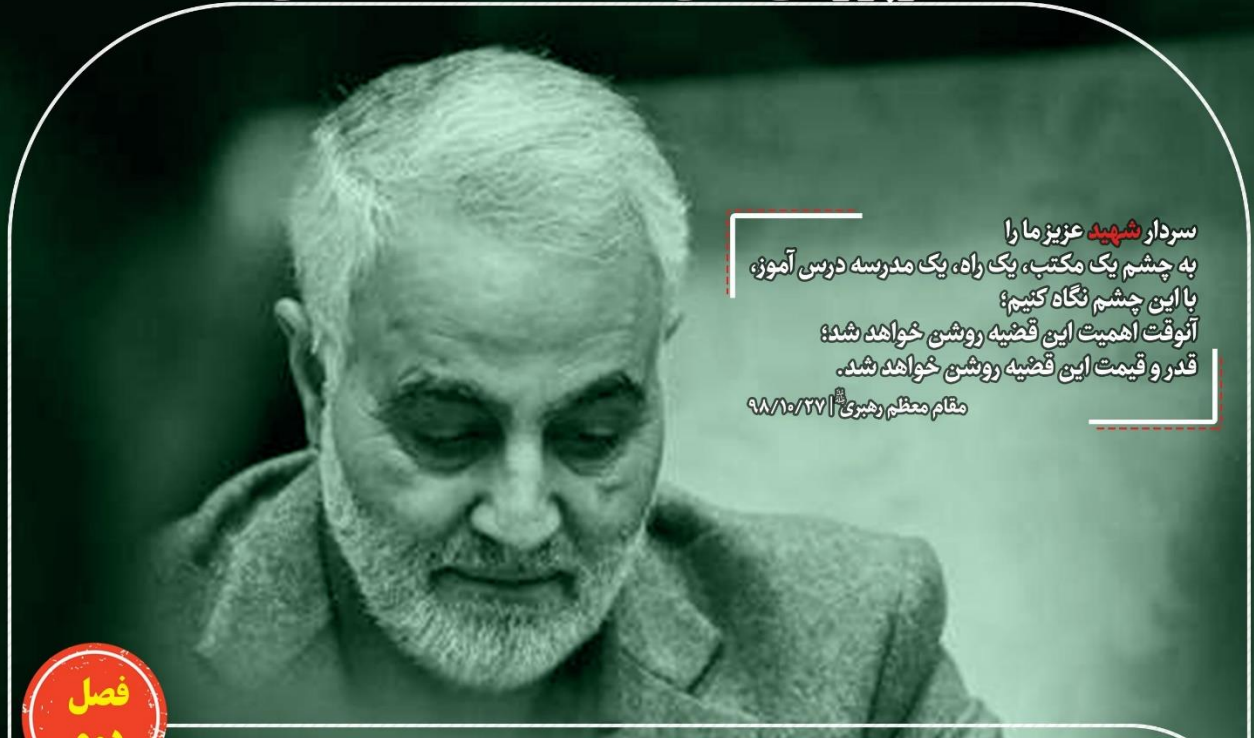


گفتار پژوهی های مکتب شهید سلیمانی



سردار شهید عزیز ما را
به چشم یک مکتب، یک راه، یک مدرسه درس آموز،
با این چشم نگاه کنیم؛
آنوقت اهمیت این قضیه روشن خواهد شد؛
قدر و قیمت این قضیه روشن خواهد شد.
مقام معظم رهبری ۹۸/۱۰/۲۷

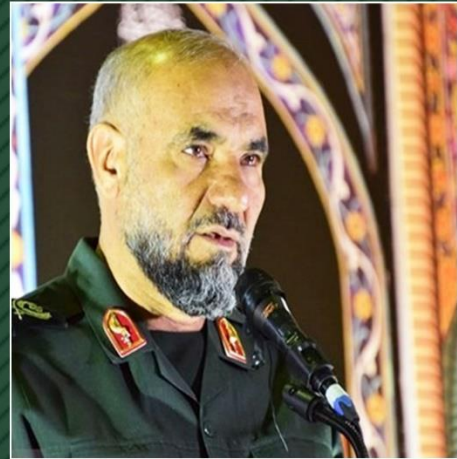
فصل
دوم

شاخص های مدیریت راهبردی شهید سلیمانی برای تولید قدرت

سردار مبینے دهکردے

زمان: دوشنبه ۳۰ تیر ماه ۱۳۹۹

مکان: دانشگاه جامع امام حسین علیه السلام، موقعیت مرکزی،
دانشکده مدیریت و اقتصاد، سالن جلسات شهید اسداللهی



مکتب شهید سلیمانی
الگوی تربیت مدیران جهاد تمردن ساز



دانشگاه جامع امام حسین
دانشکده مدیریت و اقتصاد

@islamicMGT

mgt.ihu.ac.ir



گفتار پژوهی های مکتب شهید سلیمانی

فصل دوم:

شاخص های مدیریت راهبردی شهید سلیمانی برای تولید قدرت از منظر سردار دکتر مبینی دهکردی (بخش اول)

دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه جامع امام حسین علیه السلام

ویراستار علمی: دکتر مهدی مهتدی

تابستان ۱۳۹۹

mgt.ihu.ac.ir

* جلسه اول *

مقدمه

موضوع این نشست شاخص های مدیریت راهبردی شهید سلیمانی در تولید قدرت می باشد. این موضوع یکی از نیازهای عمیق کشور در شرایط کنونی می باشد. چرا که علی رغم پیشرفت های قابل توجه در بسیاری از حوزه ها، در برخی زمینه ها نیز با عقب ماندگی های قابل تامل در کشور مواجه می باشیم. به عنوان نمونه علی رغم توسعه اقتصادی بالا، میزان رشد آن در مقایسه با پیشرفت هایی که کشور در حوزه های دیگر داشته است از سطح مطلوبی برخوردار نبوده و یک شکاف جدی بین آنها به چشم می خورد. در ریشه یابی این مسائل، عده ای از دولتمردان آن را به تحریم ها و فشارهای خارجی مربوط دانسته و گروهی دیگر به رغم آن که تاثیر تحریم ها را انکار نمی کنند معتقدند با اصلاح طرز تفکر و سبک مدیریت می توان بخش زیادی از این مسائل را حل کرد. شهید سلیمانی از جمله افرادی بود که به نقش مدیریت و خودباوری در پیشرفت امور اعتقاد داشت و الگوبرداری از شیوه مدیریت وی می تواند حوزه هایی مانند اقتصاد و مدیریت کشور را با تحول اساسی مواجه کند.

همچنین بحث حاضر از این جهت نیز حائز اهمیت است که با توجه به جایگاه شهید سلیمانی، پیرامون شخصیت ایشان مقالات مختلفی منتشر شده است که به دلیل عدم شناخت واقعی از ایشان، بین تصویر ارائه شده در این نوشتجات با واقعیت های فکری آن شهید بزرگوار، تفاوت های قابل ملاحظه ای به چشم می خورد. مباحثی همچون بحث حاضر می توانند با ارائه اطلاعات صحیح، شخصیت و تفکرات ایشان را تبیین کرده و از این جهت اثرگذار باشند.

در تحلیل شیوه مدیریت شهید سلیمانی می توان بدون دسته بندی به ارائه مباحث کلی و بیان نکات و مصادیق موردی پرداخت. اما به نظر می رسد در این شیوه تحلیل حق مطلب به خوبی ادا نشود. لذا برای آن که بحث به خروجی های ملموس ختم شود ترجیح داده شد مدیریت و شئون مختلف مدیریت راهبردی دسته بندی شده و سبک مدیریت آن شهید بزرگوار از منظر هر یک از این زوایا به صورت جداگانه مورد واکاوی قرار داده شود تا در نهایت بتوان شاخص های تفکر، برنامه ریزی و مدیریت راهبردی در مکتب شهید سلیمانی را ارائه داد.

البته شاید در نگاه اول تصور شود انطباق دانش مدیریت با تفکرات شهید سلیمانی اقدام صحیحی نباشد چرا که ایشان در دانش مدیریت از تحصیلات آکادمیک برخوردار نبودند. اما واقعیت آن است که در بسیاری از مباحث

راهبردی که در جلسات مختلف با ایشان به بحث گذاشته می‌شد مفاهیم مدیریتی مشابه آنچه که محققان این حوزه مطرح می‌کنند از وی شنیده می‌شد؛ چرا که آنها را در میدان عمل و به صورت ملموس و عینی کشف کرده بود. همین موضوع سبب خواهد شد که انطباق بین شاخص‌های تفکر راهبردی با دانش مدیریت کار چندان مشکلی نباشد.

اهمیت بحث در خصوص تفکر راهبردی شهید سلیمانی

با توجه به گستردگی مفاهیم حوزه مدیریت و بویژه مدیریت راهبردی، همانگونه که اشاره شد چارچوب ساماندهی به این بحث بر اساس دسته‌بندی این مفاهیم پیش برده خواهد شد تا یک منظومه منسجم و به هم پیوسته برای عموم علاقمندان ایشان در جامعه فراهم آمده و ضمن مهندسی معنایی شیوه مدیریت ایشان، بتوان بر اساس مبانی و تفکر سردار سلیمانی، یک فرآیند مدیریت راهبردی نظام‌مند و قابل پیاده‌سازی ارائه نمود.

بر اساس موارد فوق، بحث حاضر به تبیین تفکر راهبردی و شاخصه‌های آن در اندیشه حاج قاسم اختصاص دارد. سعی شده است این موضوع بر اساس ترکیب مباحث علمی و عملی ارائه شود. البته باید توجه داشت چارچوب ارائه این مباحث بر مبنای تبیین مناسب تفکرات شهید سلیمانی است نه مرور مباحث نظری؛ بنابراین مرور مفاهیم علمی و عملی در کنار یکدیگر با هدف فهم بهتر تفکرات ایشان می‌باشد تا نشان داده شود ایشان چگونه در میدان عمل، مفاهیم مزبور را پیاده‌سازی کرده و از آن نتیجه مطلوب را کسب نموده‌اند. یکی از ثمرات این بحث نیز نحوه ترجمه آرمان به واقعیت و نشان دادن ارتباط بین این دو ساحت می‌باشد که یکی از حلقه‌های مفقوده در بسیاری از جوامع می‌باشد و عرصه مدیریت کشور نیز از این موضوع استثناء نیست و اتفاقاً به دلیل آرمان‌های بلند انقلاب اسلامی، توجه به این موضوع، از ضروری‌ترین دغدغه‌ها و الزامات کشور است.

شاید یکی از دلایل اهمیت گفتگو در خصوص تفکر راهبردی سردار سلیمانی مواجهه با این انگاره اجتماعی در میان نخبگان و آحاد مردم باشد که بسیاری از آنها تصور می‌کنند در جامعه امروزین، آرمان‌گرایی و نگاه آسمانی نمی‌تواند رؤیای واقعیت به خود گرفته و از قابلیت‌های لازم برای پیاده‌سازی در محیط واقعی بر روی زمین برخوردار نیست.

شاخصه های تفکر راهبردی شهید سلیمانی

اینک می توان بر اساس مفروضاتی که مرور گردید شاخص های تفکر راهبردی سردار سلیمانی را تبیین کرد. اهم این شاخص ها به شرح زیر می باشند.

شاخص اول: جامعیت شخصیت سردار سلیمانی

اولین شاخص، جامعیت شخصیت سردار سلیمانی است. شاید بسیاری ایشان را به ویژه به دلیل آن که سبقه نظامی بودن ایشان بر سایر صفات برتری داشته است به عنوان یک نابغه نظامی صرف بشناسند. البته در نبوغ نظامی وی هیچ تردیدی نیست و آثار و نشانه های آن را می توان هم در دوران دفاع مقدس و هم در سایر دوره های مسئولیتی ایشان شان مشاهده کرد؛ اما مرور عملکرد ایشان در همین مسئولیت ها چه در جنگ تحمیلی، چه در دوران فرماندهی امنیت شرق کشور و چه در سپاه قدس نشان می دهد در تمام بخش ها و حوزه هایی که فرماندهی، هدایت و رهبری صحنه های نظامی بر عهده شهید سلیمانی بود، ایشان بلااستثنا پیروز میدان بوده است.

حاج قاسم یک شخصیت جامع الاطراف بود. بسیاری تصورشان این است که ایشان تنها یک شخصیت نظامی بود در صورتی که حاج قاسم نظامی صرف نبود؛ بلکه در مباحث سیاسی و فرهنگی و اجتماعی حتی در مباحث اقتصادی صاحب فکر و نظر بود و پروژه های متعددی را نه تنها برای سپاه و نیروی قدس بلکه برای نظام و جمهوری اسلامی در عراق و سایر کشورها ایشان شخصاً مدیریت و هدایت می کرد. به عنوان نمونه در سفر معاون اول رئیس جمهور به عراق که با هدف انعقاد چند تفاهم نامه انجام شده بود نه طرف ایرانی و نه طرف عراقی آمادگی و زمینه لازم را برای یک بحث قوی و بنیادی در این خصوص نداشتند. وقتی موضوع به شهید سلیمانی اطلاع داده شد ایشان با آن که در دمشق، مشغول هدایت عملیات نبرد با داعش بود بلافاصله عازم عراق شد و شخصاً تنظیم یازده یا دوازده معاهده را مدیریت کرد و بعد از امضای آنها به سوریه بازگشت. افراد اندکی از این توانمندی های شهید سلیمانی مطلع می باشند و می دانند که جایی که حتی دولتمردان در حوزه دیپلماسی کم می آوردند ایشان وارد می شد و مسائل مختلفی را حل می کرد. چرا که به دلیل جایگاه نظامی و مسئولیت ایشان در سپاه، بیشتر با شخصیت نظامی ایشان آشنایی داریم؛ ولی واقعیت آن است که توانمندی های ایشان در جنبه های دیگر کمتر از جنبه های نظامی نبوده است.

شهید سلیمانی را باید نماینده جمهوری اسلامی در رویارویی با آمریکایی‌ها دانست. آنها به منظور اجرای استراتژی خاورمیانه بزرگ با توان و استعداد ۲۷۰ هزار نفر نظامی وارد منطقه شده و بنا داشتند کشورهای منطقه را بر اساس قومیت، زبان و نژاد به سرزمین‌های کوچکتر تقسیم کنند. باید به یاد داشت جمهوری اسلامی ایران از مرز مشترک با شانزده کشور برخوردار است که آمریکا در تمام آنها حضور داشته و پایگاه‌های نظامی ایجاد کرده است. آمریکا در این سال‌ها در راستای طرح خاورمیانه بزرگ و به بهانه مقابله با تروریست، حتی در مناطقی از آسیای میانه همچون ترکمنستان، قرقیزستان و ازبکستان که در سال‌های گذشته فاقد پایگاه نظامی در آنها بوده پایگاه‌های جدیدی ایجاد کرده است؛ پایگاه نظامی خود را در پاکستان تقویت کرده و در افغانستان نیز به صورت کامل و گسترده حضور نظامی پیدا کرده است. ضمن اینکه در کویت، بحرین، قطر، عراق، ترکیه و آذربایجان هم مبادرت به ایجاد پایگاه نظامی نموده است.

بر اساس چنین شواهد و قرائنی بود که در مقطع تاریخی سال ۲۰۰۰ میلادی و سال‌های بعد از آن بسیاری از حاکمان منطقه و حتی دولتمردان داخلی ایران آمریکا را شکست‌ناپذیر دانسته و به توان مقابله با آنها باور و اعتقادی نداشتند. البته فهم دقیق و عمیق این خط سیر حضور ایالات متحده در منطقه به ویژه اطراف مرزهای ایران از یک سو و برآوردهای اطلاعاتی دقیق صورت گرفته از چگونگی روند تحولات، اهداف و استراتژی آنها از سوی دیگر، حاکی از آن است که مبارزه با تروریسم برای حضور ایالات متحده در منطقه بهانه‌ای بیش نیست و هدف اصلی آنها مقابله با انقلاب اسلامی و نفوذ منطقه‌ای آن است. تشخیص این موضوع همان چیزی است که حاج قاسم را به شخصیتی بی‌بدیل در میدان عمل و عرصه مدیریت تبدیل کرده است و این فهم دقیق و عمیق نیز نشأت گرفته از جامع‌الاطراف بودن شخصیت آن شهید بزرگوار می‌باشد.

یکی از ویژگی‌های ایشان آن بود که قبل از تصمیم‌گیری‌های مهم در موضوعات مختلف همه نظرات و دیدگاه‌های مختلف را اخذ کرده و آنها را جمع‌بندی می‌کرد. قابلیت بالا و قدرت تسلط و اشراف، شهود و نخبگی در این جمع‌بندی‌ها از جمله محاسن آن شخصیت جامع‌الاطراف بود به نحوی که همه افراد روی آن جمع‌بندی متفق‌القول بوده و اجماع داشتند و نهایتاً مورد پذیرش عمومی قرار می‌گرفت.

در مجموع نخستین شاخصه تفکر راهبردی حاج قاسم جامع الاطراف بودن ایشان است. ایشان یک شخصیت سیاسی و اجتماعی و امنیتی و اقتصادی بوده و یک نابغه نظامی است. این شخصیت جامع است که می تواند در صحنه های پیچیده ای که در سطح منطقه اتفاق می افتد تاثیر گذار باشد .

شاخص دوم: ارتباط متوازن میان کلان نگری و جزئی نگری

دومین شاخصه در تفکر راهبردی سردار سلیمانی تلفیق کلان نگری و جزءنگری ایشان بود. معمولاً افراد در یکی از این دو ویژگی ها توانمند می باشند. اما ایشان شخصیتی بود که هم مسائل جزئی و هم مسائل کلان را به خوبی تشخیص داده و ارتباط منطقی و موضوعی بین آنها را نیز درک می نمود. درک این ارتباط نیز یکی دیگر از ویژگی های خاص ایشان بود. عموم افراد نمی توانند روندهای کلان را درک کنند و آنهایی هم که این روندها را تشخیص می دهند در درک ارتباط رویدادهای کوچک با این روندها عاجز می باشند. می توان روندهای کلان را به روندهای جاری و رویدادهای کوچک را به چشم هایی تشبیه کرد که از ارتفاعات جاری می شوند تا در پایان مسیر خود به این رودخانه ها بپیوندند. این روندها نیز در نهایت به دریا خواهند پیوست. مدل تفکر سردار سلیمانی در شناخت تحولات از چشمه ها آغاز شده و نگرش عمیق او جریان های فوق را تا رودها و دریاها دنبال می کرد.

برای تحلیل تحولات عظیمی که توسط شهید سلیمانی در منطقه ایجاد شده است باید با شناختی کامل از رخدادهای مدیریتی ایشان و کشف روابط بین این رخدادها به روندهای حاکم بر آن پی برد، یعنی از مجموع رخدادهای مزبور، روندهای اصلی ایجاد شده و از مجموع این روندها تحولات بنادین شکل می گیرد. سردار سلیمانی این ارتباطات را هم با هوشمندی شناسایی و تشخیص داده و هم به شکلی عمیق آنها درک می کرد. او فهمی عمیق و کارشناسانه از واقعیت های موجود در محیط ماموریت خود داشت و بر اساس آن به طراحی عملیات مبادرت می کرد؛ عملیات را به اجرا می گذارد و از اجرای عملیات بازخورد می گرفت.

ممکن است مرور تحولات منطقه این تصور را ایجاد کند که هر یک از کشورها درای ویژگی های خاصی هستند. به عنوان جنگ با داعش در سوریه و عراق از تفاوت های بسیاری با هم برخوردار می باشند. اما با یک نگاه کلان نگر می توان متوجه شد که قواعد اصلی در کل منطقه یکسان می باشند. یعنی بازیگران برای طرف مقابل ثابت است و اگرچه تاکتیک ها متفاوت هستند اما اهداف و استراتژی ها ثابت می باشند. به عبارت ساده تر برای حضور

آمریکا در منطقه نمی‌تواند بیشتر از چهار یا پنج هدف عمده برشمرد که اولین هدف آنها حفظ امنیت اسرائیل است. هدف آنها از اشغال عراق و افغانستان مبارزه با القاعده نبود. بلکه به دنبال تامین امنیت اسرائیل بودند. به همین ترتیب آمریکا از اجرای استراتژی خاورمیانه بزرگ نیز به دنبال امنیت رژیم صهیونیستی می‌باشد. چرا که امنیت این رژیم هدف ثابت و یکی از اولویت‌های نخست همه دولت‌های آمریکاست و تفاوت آنها تنها در در تاکتیک‌ها و رویکردهای پیگیری این هدف می‌باشد. همچنین مقابله با انقلاب اسلامی یکی دیگر از اهداف ثابت تمام دولتمردان آمریکا است. تسلط بر شریان‌های اقتصادی و انرژی و ژئوپلیتیک منطقه خاورمیانه نیز یکی دیگر از اهداف ثابت و کلیدی آنهاست که تمام دولتمردان آمریکا از هر دو حزب چپ و راست در طول چند دهه اخیر دنبال کرده‌اند.

مشاهده میدانی این واقعیت‌ها نشان می‌دهد که اگرچه تحولات در مناطق مختلف شکل‌های مختص خود را دارا می‌باشند اما این رویدادها مانند همان رودها و چشمه‌هایی است که اگرچه از نقاط مختلف سرچشمه می‌گیرند لیکن از قواعد، استراتژی‌ها و اهداف ثابتی تبعیت می‌کنند. به همین دلیل باید تحولات منطقه را منظومه‌ای به هم پیوسته دانست. در این صورت دیگر نمی‌توان تفاوتی بین رژیم صهیونیستی و آمریکا در منطقه قائل شد. همچنین دیگر بین برخی دولتهای مرتجع و مستبد منطقه با اسرائیل و آمریکا تفاوتی قابل تصور نخواهد بود. اگر با این رویکرد به کاوش تحولات ادامه دهیم نه تنها بین گروه‌های مختلف تکفیری که شعارهای افراطی اسلامگرایی سر داده و همه ما را مشکل می‌دانند نیز تفاوت چندانی وجود ندارد بلکه حتی بین این گروه‌ها با آمریکا و اسرائیل نیز تفاوتی وجود ندارد و می‌توان آنها را به عنوان یک کل واحد تصور کرد. به همین دلیل است که این گروه‌ها آموزش، حمایت مالی، سلاح و لجستیک مورد نیاز خود را از طریق آمریکا و اسرائیل تامین می‌کنند و اگرچه تفاوت‌های جزئی بین تاکتیک‌های مختلف این گروه‌ها می‌توان مشاهده کرد ولی در سطح راهبردی و کلان، داعش و سایر گروه‌های تکفیری، هر یک سهمی در استراتژی قدرت هوشمند آمریکا بر عهده داشته و در این پازل بازی می‌کنند. شایان توجه است که استراتژی قدرت هوشمند جایگزین استراتژی خاورمیانه بزرگ است. این استراتژی در دولت اوباما و در شرایطی مطرح شد که نیروهای آمریکایی در منطقه شکست‌های فراوانی متحمل شده و از انگیزه چندانی برای ادامه جنگیدن برخوردار نبودند. علاوه بر آن، هزینه‌های سنگین نظامی و کسری نیز افکار عمومی مردم منطقه و خود آمریکاییان را نیز نسبت به دخالت نظامی آمریکا حساس کرده بود و به همین دلایل شعار

تغییر از سوی اوباما مطرح شد. اما مرور عملکرد وی در اجرای در استراتژی قدرت هوشمند نشان می‌دهد اتفاقی که در عمل افتاد جایگزینی جنگ نیابتی به جای رویکرد سخت و اشتغال مستقیم نظامی بود نه خروج از منطقه. علت انتخاب این استراتژی و استفاده از شرکای منطقه‌ای نیز ضعف ارتش آمریکا و شکست‌های پی در پی آن است که انگیزه جنگیدن را از نیروهای نظامی آن گرفته است؛ در این سال‌ها مطابق آمار ارتش این کشور، تعداد خودزنی در میان نظامیان آمریکایی حاضر در عراق حدود ۵۲۰۰۰ نفر می‌باشد این در حالی است که تعداد نفراتی که در عملیات نظامی در این کشور کشته شده‌اند حدود ۱۰٪ کمتر و نزدیک به ۴۸۰۰۰ نفر می‌باشد.

استراتژی قدرت هوشمند در پاسخ به این مشکلات از سوی دولت آمریکا در منطقه به اجرا گذاشته شد و شهید سلیمانی کسی بود که با نگاه همه‌جانبه، کامل و جامع توانست ابعاد مختلف این استراتژی را تشخیص داده و آن را به شکست بکشانند. ایشان هم در طراحی هم در اجرا و هم در پیگیری سر از پا نمی‌شناخت و باید او را معمار شکست استراتژی‌های آمریکا در منطقه دانست.

حقیقت آن است که هیچ کس در روزهای اول حضور منطقه در آمریکا از سال ۲۰۰۰ باور نمی‌کرد که بتوان آمریکا را شکست داد. اما شهید سلیمانی توانست خط بطلانی بر تصویر شکست‌ناپذیری آمریکا ترسیم کرده و آنها را در منطقه با شکستی بزرگ مواجه کند. به همین دلیل بود که ترامپ در مناظرات انتخاباتی سال ۲۰۱۶ میلادی آمریکا خطاب به رقیب خود خانم کلینتون گفت «ما ۶ تریلیون دلار در خاورمیانه هزینه کردیم و چیزی به دست نیاوردیم!» البته الان خود ترامپ هم در همین منجلاب افتاده است.

وقتی نگاه می‌کنید می‌بینید که سردار سلیمانی برای تولید قدرت مقابل آمریکایی‌ها، با فکر و اندیشه و نگاه جامع و کامل و همه‌جانبه به سمت دشمن رفته و دشمن را در تحقق استراتژی‌هایش به شکست کشانده و در نهایت راهبرد خود را به او تحمیل کرد. حال آیا ما نمی‌توانیم این نگاه را در دیگر مسائل داخلی خصوصاً در بحث اقتصاد مقاومتی پیاده کنیم؟ حتماً می‌توانیم.

در حوزه مباحث فرهنگی نیز کلان‌نگری ایشان مشهود است. نظرات ایشان در این حوزه انشاءالله به زودی منتشر شده و با مرور آنها می‌توان به عمق نگاه وی در مسائل فرهنگی و اجتماعی، برخورد با مردم، برخورد با نسل جوان، مساله حجاب و سایر مباحث و موضوعات فرهنگی پی برد که چگونه در بسیاری از این مسائل، دقیق‌ترین و بهترین نظرات را ارائه داده‌اند.

شاید یکی از زیباترین نظرات ایشان را بتوان در سخنرانی آن شهید بزرگوار در کنگره ائمه جمعه و جماعت مشاهده کرد؛ تعبیر ایشان در خصوص جایگاه مسجد، مقایسه مساجد مختلف، مسجدالاقصا، مسجد کوفه و مکه بسیار زیبا، ظریف، لطیف، عمیق و متفاوت از نگاهی است که عموم ما به این مسائل داریم.

شاخص سوم: تمرکز بر اهداف

شاخص دیگری که در تفکر راهبردی سردار سلیمانی می توان مشاهده کرد تمرکز بر اهداف می باشد. شهید سلیمانی قبل از ورود به هر مسأله ای، مبتنی بر یک نگاه آینده نگر، اهداف خود را در مواجهه با آن مساله در سه سطح هدف کلان، هدف میانی و هدف عملیاتی مشخص می کرد. اهداف میانی در تطابق با اهداف کلان و اهداف عملیاتی در تطابق با هدف میانی طراحی می شدند. اما در مرحله بعد و در فرآیند طراحی تفصیلی، ایشان بر اجرای اهداف عملیاتی متمرکز می شد. این تمرکز بر هدف عملیاتی مبنای تصمیم گیری ایشان بود و در مرحله بعد نیز همین تصمیمات اجرا شده و کار جلو برده می شد.

برای مثال هدف عملیاتی سردار سلیمانی این بود که نفوذ آمریکا در عراق نباید افزایش یابد. چرا که این موضوع امنیت ملی جمهوری اسلامی و کل منطقه را به مخاطره خواهد انداخت. شناخت و ایجاد این هدف عملیاتی بر اساس شهود، نخبگی ذاتی و تجارب بالایی ایشان بود.

لازمه هدفگذاری مناسب که بتواند مبنای تمرکز قرار گیرد در درجه اول محیط شناسی دقیق می باشد که این موضوع نیز یکی از ویژگی های ارزنده شهید سلیمانی بود. ایشان در هر عرصه ای که حضور داشت به خوبی از فرصت ها و تهدیداتی که پیش روی خود داشت مطلع بود و نقاط ضعف و قوت مجموعه خودی و جبهه دشمن را می شناخت. تضارب این عوامل بازدارنده و پیش برنده در نهایت، به شکل گیری چالش های راهبردی منجر می شد هر یک از این چالش ها وزن دهی شده و برای مواجهه با چالش های مهمتر طرح اقدام تدوین می شد؛ هر یک از این چالش های باید به گونه ای مدیریت می شد که عوامل پیش برنده بر آسیب ها غلبه کرده و مزیت ها بر ضعف ها رجحان پیدا کنند. چرا که در غیر این صورت معادله برعکس شده و با عمق پیدا کردن آسیب ها، مزیت ها و فرصت نیز از دست خواهند رفت.

سردار سلیمانی در هر موقعیتی به دنبال آن بود بود که چالش‌های راهبردی بر اساس محیط‌شناسی دقیق مشخص کرده و نقطه تمرکز خود را مشخص کند. به همین ترتیب ایشان توانست بسیاری از تهدیدها را مدیریت کرده و حتی آنها را به فرصت نیز تبدیل کند. اشغال نظامی عراق و افغانستان توسط آمریکا و طرح‌هایی همچون خاورمیانه جدید و خاور میانه بزرگ را می‌توان به عنوان نمونه‌هایی از همین موضوع برشمرد که در ابتدا به عنوان تهدیدات امنیتی همه جانبه‌ای برای کشور برشمرده می‌شدند. اما اکنون می‌توان آنها را فرصت‌هایی راهبردی برای عمق‌بخشی خارجی جمهوری اسلامی به حساب آورد.

نحوه مدیریت تک تک این رخدادها و مواجهه با تهدیدات مزبور از توانمندی‌های شهید سلیمانی بود. همین نگاه راهبردی، با مدیریت مناسب، کشور عراق را که خاستگاه اصلی آمریکا در منطقه بود و می‌توانست بستر مناسبی برای حمله نظامی آمریکا به عراق محسوب شود به فرصتی برای جمهوری اسلامی و دولت آن را به دولتی همسو با جمهوری اسلامی تبدیل کرده است. این مسائل قطعاً باب میل و اراده آمریکایی‌ها نیست؛ بلکه نتیجه اراده جبهه انقلاب اسلامی است. کما آن که رهبر انقلاب معتقدند طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا به خاورمیانه اسلامی تبدیل شده است. این موفقیت‌ها نشأت گرفته از تمرکز بر اهداف است؛ در این فرآیند با شناسایی وضعیت موجود، هدفگذاری مناسبی از موقعیت مطلوب انجام می‌شود؛ برای دستیابی به آن اهداف لایه بعد طراحی می‌شوند؛ مجدداً نقاط قوت، ضعف، فرصت و تهدید برای تحقق اهداف مزبور تحلیل می‌شوند؛ اشکالات شناسایی می‌شوند؛ راهکارهای برون‌رفت از تهدیدها مشخص می‌شوند؛ عوامل پیش‌برنده تقویت فرصت‌ها تجزیه و تحلیل می‌شوند؛ سناریوهای مختلف مورد ارزیابی قرار گرفته و به طور مرتب و مستمر رصد و پایش می‌شوند؛ بر مبنای آنها تصویرسازی شده و در نهایت تصمیم‌گیری شده و به اجرا درمی‌آید. در نتیجه چنین رویکردی است که در عراق به رغم بالا بودن سطح تنش، هیچ برخورد نظامی بین ما و آمریکایی‌ها شکل نگرفت. در واقع شهید سلیمانی با نگرش کلان‌نگر خود به جای عملیات نظامی مجموعه‌ای از اقدامات مختلف سیاسی، امنیتی، اقتصادی، اجتماعی - مردمی و عملیات روانی پی‌ریزی کرد که در نتیجه آن شکست آمریکایی‌ها در منطقه در فرآیندی تدریجی رقم خورد. تغییر از باور به شکست‌ناپذیری آمریکا به شرایطی که یک خبرنگار عراقی هم به خود جرات دهد به سمت رئیس جمهور آمریکا کفش پرتاب کند نتیجه چنین فرآیندی است.

در جمع‌بندی این بحث می‌توان گفت که در تفکر راهبردی شهید سلیمانی، تمرکز بر اهداف یک عنصر کلیدی است، این اهداف باید مرتباً کنترل شده و طراحی‌های مختلف برای حرکت به سمت اهداف مزبور و تحقق آنها باشد؛ همچنین اشکالات و آسیب‌های پیش رو نیز باید رصد و ارزیابی شوند.

به نظر می‌رسد در مقابل این نوع طرز تفکر، برخی مدیران کشور راهکار دیگری در پیش گرفته‌اند و چندان ضرورتی در خصوص تمرکز بر اهداف مورد انتظار حس نمی‌کنند. نتیجه آن بیان حرف‌های تکراری و در جا زدن است. چرا که مدیران در یک واکنش منفعلانه صرفاً به دنبال شناسایی مشکلات هستند. بعد از شناسایی مشکل نیز تا بخواهند آن را برطرف کنند بر اثر تغییرات محیطی گسترده و سرعت فزاینده رشد علم و تغییرات فناوری چندین مشکل و مسئله دیگر در مسیر حل همان مساله پیدا شده و سازمان‌ها معمولاً در حال درجا زدن می‌باشند. این در حالی است که یکی از شاخص‌های مدیریت و تفکر سردار سلیمانی، اتخاذ رویکرد غیر منفعلانه و به دست گرفتن ابتکار عمل می‌باشد.

شاخص چهارم: استقبال از تغییر

اقدام پیش‌دستانه بدین معناست که قبل از آن که تغییرات بر روی ما اثر بگذارند آنها را شناسایی و مدیریت کرده و حتی بعضی از تغییرات محیطی را در کنترل خود بگیریم؛ بر این مبنای یکی از شاخص‌های تفکر شهید سلیمانی را باید استقبال از تحولات و مدیریت تغییرات همزمان دانست. این موضوع به معنای رصد و شناسایی تغییراتی است که در محیط ایجاد خواهند شد. همچنین در این سبک مدیریت باید نرخ تغییرات را نیز برآورد نموده و تأثیر آن را بر روند تحولات ارزیابی نمود. با چنین ارزیابی‌هایی است که می‌توان از تحولات استقبال کرد. در غیر این صورت ناگزیر به فرار از تغییرات یا تسلیم شدن در برابر آنها خواهیم بود. کما آن که برخی از مدیران کشور در مواجهه با تحریم‌ها چنین شیوه‌هایی را از خود نشان داده‌اند. به همین دلیل اگرچه در سخت‌ترین و پیچیده‌ترین مسائل به ویژه در حوزه‌های نظامی و فناوری موفق می‌باشیم اما در مسائل ساده‌ای که به راحتی قابل حل هستند با ناکامی و ناکارآمدی مواجه می‌باشیم. این موضوع در درجه اول از نوع تفکر مدیران و نوع نگاه آنها در مواجهه با مسائل مختلف کشور و فرآیند صورت‌بندی مساله و تصمیم‌گیری برای حل آن، متأثر می‌باشد. اگر مدیری در مواجهه با یک مساله از ابتدا آن را غیر قابل حل دانسته و و صورت مسئله را پاک کند نتیجه معلوم

است. در مقابل اگر به سمت آن برود که با خود بگوید کار نشد ندارد و خواستند توانستن است نتیجه آن نیز متفاوت و از قبل معلوم است.

شهید عراقی تعریف می کرد که در سال ۴۱ یا ۴۲ خدمت امام رسیدیم که شاه از حمایت ارتش، ساواک، آمریکا و اسرائیل برخوردار است و نمی توان آن را ساقط کرد. امام جواب دادند که خواستن توانستن است. موضوعی که امام در آن سال مطرح کردند نتایج آن در سال ۵۷ آشکار شد و تا آن زمان کسی باور نمی کرد که بتوان شاه را ساقط کرد. جالب آن که حتی تا شش ماه قبل از انقلاب اسلامی، آمریکایی ها ایران را جزیره ثبات در منطقه معرفی می کردند. ولی چه شد که یک قدرت منطقه ای بزرگ که ارتش آن عامل ثبات در منطقه است و آمریکایی ها هر استراتژی که در منطقه می خواستند پیاده کنند و هر جنبش و هر نهضتی را که می خواستند سرکوب کنند از طریق این کشور و ارتش آن بوده است از ۱۷ شهریور تا ۲۲ بهمن و در ظرف کمتر از شش ماه ساقط می شود.

شاخص پنجم: بصیرت و فهم عمیق

موضوع دیگری که در ادامه این بحث می توان به عنوان یکی از شاخص های تفکر راهبردی شهید سلیمانی بر آن تاکید کرد بصیرت و فهم عمیق و دشمن شناسی است. خیلی از افراد درباره ایشان نظرات خاصی داشته و تفکر سیاسی او را چیز دیگری می دانستند و چیز دیگری معرفی می کردند. اما کسانی که از نزدیک با ایشان تعامل داشتند می دیدند که عمیق ترین و قوی ترین تحلیل ها متعلق به آن حاج قاسم بود؛ حدس هایی که می زد درست بود و تشخیص هایش نیز بسیار دقیق بود. بخشی از این فهم عمیق متأثر از خصیصه های ذاتی ایشان بود و بخشی از آن هم در اثر حضور در محیط های مختلف، مطالعه، کسب تجربه و افزایش بینش و دانش به دست آمده بود.

به عنوان نمونه تحلیل تحولات مصر یکی از مسائل دشوار و مبهم بود. اما ایشان در همان روزهای اول شکل گیری امواج بیداری اسلامی در مصر فهم و درک خود را در رابطه با اخوان المسلمین مطرح کرد و دقیقاً مشابه همان چیزی که ایشان پیش بینی کرده بود در این کشور اتفاق افتاد. در جنگ ۳۳ روزه لبنان نیز ایشان به بیروت سفر کرد وقتی در روز ششم یا هفتم جنگ برای انتقال پیام شفاهی حضرت آقا به تهران بازگشته بود در جلسه ای که با تعدادی از مسئولان سپاه قدس داشت وقتی نظر ایشان درباره این جنگ پرسیده شد با آن که هنوز روزهای اول جنگ بود ایشان دقیق ترین نظریه را در خصوص آن ارائه دادند؛ خلاصه حرف آن شهید بزرگوار این بود که

اسرائیل نمی‌تواند در این جنگ کاری از پیش برده و حتماً شکست می‌خورد چرا که برآورد دقیقی از توانمندی‌های حزب‌الله ندارد و حزب‌الله کارهایی کرده که این رژیم از آن‌ها بی‌خبر است. به همین دلیل دچار یک غافلگیری راهبردی خواهد شد. صحبت‌های ایشان مربوط به روز ششم جنگ است. این در حالی است که روزهای اول جنگ، رژیم صهیونیستی حرف از نابودی حزب‌الله می‌زد. اما روزهای آخر همین تحلیل شهید سلیمانی محقق شد و اسرائیل صرفاً خواستار بازپس‌گیری سربازان اسیر خود شد. آنها خودشان به ناتوانی خود در این جنگ اعتراف کردند و جالب آن که حزب‌الله نیز این دو اسیر را به راحتی آزاد نکرد و آنها را با ۱۲۰۰ اسیر فلسطینی و لبنانی معاوضه کرد.

به عنوان نمونه‌ای دیگر بعد از حملات یازده سپتامبر، ایشان پیش‌بینی کرد که آمریکا به افغانستان حمله کرده و در این حمله طالبان ساقط خواهد شد. ایشان از همان زمان معتقد بود با سقوط طالبان اوضاع افغانستان به سمت و سوی دیگری خواهد رفت و جمهوری اسلامی باید با حضور در منطقه از این فرصت استفاده کرده و اجازه ندهد افغانستان به دست آمریکا بیفتد. دقیقاً همین اتفاق در افغانستان افتاد و وقتی آمریکایی‌ها وارد این شدند ورود گروه‌های جهادی به کابل را ممنوع کردند. اما با فشار سردار سلیمانی گروه‌های جهادی وارد کابل شده و با تصرف آن نگذاشتند این شهر به دست آمریکایی‌ها بیفتد.

از این‌گونه موارد مصادیق بی‌شمار دیگری را می‌توان ذکر کرد که حدس‌ها و پیش‌بینی‌های ایشان به وقوع پیوسته است و قطعاً این امر برگرفته از بصیرت بالا، شناخت دقیق نسبت به مسائل، مطالعه و بررسی عمیق واقعیت‌ها و تحلیل ارتباط منطقی بین رخدادها توسط آن شهید بزرگوار بود که او را به یک درک عمیق از همه تحولات می‌رساند. کسانی که از این توانمندی‌ها بی‌بهره باشند وقتی بخواهند این‌گونه حوادث را تحلیل کنند ممکن است با خطای راهبردی شدیدی مواجه شوند. اما سردار سلیمانی با به هم وصل کردن رویدادها روندهای حاکم بر آن را کشف می‌کرد و کشف روندها به وی قدرت پیش‌بینی اتفاقات را می‌داد.

شاخص ششم: آینده‌نگری

یکی دیگر از ویژگی‌های شهید سلیمانی آینده‌نگری با کسب تجربه از گذشته و بهره‌گیری از فرصت‌های آینده و تلفیق این دو با هم بود. واقعیت آن است که ایشان در تلفیق گذشته، حال و آینده، شخصیتی هنرمند بودند. برای آن که بتوانیم تحولات را به خوبی مدیریت کنیم باید از گذشته عبرت گرفته و بر اساس آن بر آینده تمرکز کرده و این خط سیر را به یک روند شفاف تبدیل کرده تا بتوانیم بر آن اثرگذار باشیم. شهید سلیمانی در این زمینه بسیار توانمند بود.

ایشان با درک عمیق از روند تحولات گذشته و حال به راحتی می‌توانست آینده را تشخیص دهد. در طول سال‌های ۱۹۴۸ تا ۲۰۰۰ چهار جنگ بین فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها و سه جنگ (جنگ‌های ۵۸ و ۶۷ و ۷۳ که معروف به جنگ ۶ روزه است) بین عراق و اسرائیل شکل گرفت است. در این هفت جنگ، عراق و فلسطینی‌ها، بدون استثنا شکست خوردند و رژیم صهیونیستی در همه آنها پیروز شد. خوب است بدانید همین پیروزی‌ها منجر به شکل‌گیری گروهی در اسرائیل شد که بر اساس عقاید صهیون بر این باور می‌باشند که آنها نژاد برتر مورد عنایت خدا بوده و شکست‌ناپذیر هستند. در نقطه مقابل نیز روح یاس و ناامیدی و حقارت و تحقیر و از دست دادن حیثیت و شرف در میان عراقی‌ها شکل گرفت. چرا که هرکاری توانستند کردند اما در نهایت شکست خوردند. ولی از سال ۲۰۰۰ به بعد اسرائیل متحمل شکست‌های متعددی شده است. این رژیم در سال ۲۰۰۱ تحت فشار سیاسی و امنیتی از لبنان خارج شد؛ همچنین در سال ۲۰۰۶ در جنگ ۳۳ روزه از لبنان شکست خورد و اندکی بعد در سال ۲۰۰۸ در جنگ ۲۰ روزه از فلسطینیان شکست خورد و اولین پیروزی فلسطینی‌ها در جنگ با اسرائیل رقم می‌خورد.

برای مقایسه این دو شرایط باید به یاد داشت در سال ۱۹۶۷ عراق آن زمان حدود صد میلیون نفر جمعیت داشت. در آن سال ۲۲ کشور و چهارده میلیون ارتش سازمان‌یافته از کشورهای مختلف مانند مصر، سوریه، عربستان و یمن که ارتش‌های خیلی خوبی هستند به رهبری جمال عبدالناصر به جنگ با اسرائیل برخاستند. اما در جنگ ۳۳ روزه هیچ نشانی از صد میلیون عرب و ۲۲ کشور عربی نیست. حتی همه لبنان پای کار این جنگ نیست و تنها بخشی از لبنان و جنبشی به نام حزب الله لبنان است که استعداد آن چقدر ۳۰ تا ۴۰ هزار نفر است. در نقطه مقابل نیز ارتش اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ هنوز چندان شکل نگرفته بود اما در زمان جنگ ۳۳ روزه سومین یا

چهارمین ارتش دنیا به حساب می‌آید. با این حال، معادله معکوس شده و بگروهی که در ظاهر ضعیفتر است به پیروزی می‌رسد غالب می‌شود و آن قسمتی که قوی است شکست می‌خورد. چرا معادله معکوس می‌شود و این دفعه به نفع اینها بر می‌گردد؟ یکی از مهمترین دلایل بروز این مساله، نگاه آینده‌نگر سردار سلیمانی است. ایشان جنگ ۳۳ روزه، جنگ ۲۲ روزه و جنگ‌های دیگری را پیش‌بینی کرده بود و از قبل برای آنها عملیات لازم را طراحی نموده بود. او از قبل برای این جنگ‌ها استراتژی مشخصی داشت. در جنگ ۳۳ روزه در مقابل قوای رژیم صهیونیستی که در زمین، دریا، هوا، اطلاعاتی و فناوری غلبه با او بود استراتژی توازن وحشت را طراحی کرده بود و بر اساس آن حزب الله را هم آماده و مهیا جنگ کرده بود. جالب است که در طول جنگ ۳۳ روزه تمام نپسان‌ها و وانت‌هایی که از سمت مرز سوریه به سمت بیروت می‌رفتند بلا استثنا توسط شکاری‌های اسرائیل با سیستم‌های پیشرفته هدف قرار می‌گرفته و آنها را منهدم می‌کردند. چون تصور آنها این بود که در بار این خودروها موشک‌های حزب‌الله جاسازی شده است. در طول این جنگ آنها اجازه ندادند حتی یک گلوله به سمت بیروت و جنوب لبنان حرکت کند. چه اتفاقی افتاده بود و آینده چگونه پیش بینی شده بود که بدون اینکه در این ۳۳ روز حزب‌الله بدون آن که حتی در حد یک گلوله حمایت و پشتیبانی شود توانست در جنگ مقاومت کند؟ در روز سی و یکم این جنگ، سید حسن نصرالله در مصاحبه خود اعلام کرد که ما توانمندی حمله به تلاویو را داریم و موشک‌های ما تا حیفا و عمق ۱۰۰ کیلومتری را هم می‌تواند هدفگیری کند. این جملات، در دشمن بازدارندگی ایجاد کرد؛ چون باور اسرائیلی‌ها این است که هر چه ایشان می‌گویند صادق است و دروغ نمی‌گوید. نتیجه آن شد که دشمنان دستهایشان را بالا برده و تسلیم شدند. خوب است بدانید اگر این جنگ تا یک سال هم به طول می‌انجامید حزب‌الله لبنان از توانمندی و قابلیت مقابله با آن در حوزه‌های مختلف تصمیم‌گیری و پشتیبانی فنی و لجستیکی رزم برخوردار بود. چنین نگاه آینده‌نگارانه‌ای با تحلیل مناسب وضعیت گذشته و حال و ارزیابی محیطی خوب و مناسب حاصل می‌شود.

شاخص هفتم: شناخت مقتضیات زمان و مکان

شاخص بعدی تفکر راهبردی شهید سلیمانی، شناخت مقتضیات زمان و مکان است. تکلیف‌مداری ایشان بر اساس همین رویکرد شکل می‌گرفت. به عنوان مثال ارتش اسرائیل به لحاظ تجهیزات جزو چند ارتش برتر دنیاست. تانک‌های مرکاوا یکی از پیشرفته‌ترین تانک‌های زرهی در جهان محسوب می‌شود و تا قبل از جنگ ۳۳ روزه تقاضای زیادی برای خرید آن در سراسر جهان وجود داشت. اما در جریان این جنگ، حزب‌الله با حمایت سپاه توانست با ترکیب چند فناوری و دو نوع موشک، قدرت تخریب این تانک را پیدا کند. طبیعتاً این کار بدون طراحی و با استفاده از تجهیزات عادی از قبیل آرپی‌جی امکان‌پذیر نبود و نیاز به یک کار ترکیبی و پیچیده داشت. این کار صورت گرفت و آموزش‌های لازم در این خصوص، داده شد. این آموزش‌ها هم به سمتی رفت که در میدان نبرد به کار گرفته شد. به‌گونه‌ای که حداکثر عمق نفوذ رژیم صهیونیستی به یک یا دو کیلومتر رسید و در هر نقطه‌ای که وارد شد تانک‌هایش مهندم گردیدند. این نکته به خوبی در خاطرات سربازان و افسران ارتش اسرائیل منعکس شده و مطالعه آنها می‌تواند ایمان ما را به اسلام و اهل بیت و خدا قوی‌تر کند. چیزهایی که دشمن در وصف توان جبهه خودی می‌گوید نمی‌توان مبالغه‌آمیز و نادرست دانست و به همین دلیل شیرین است و بر ایمان و اعتقاد ما می‌افزاید.

این مساله به معنای تکلیف‌گرایی است. اما در کنار تکلیف‌گرایی و اینکه معتقدیم ما مامور به انجام تکلیف باید بطور همزمان شناخت مقتضیات زمان و مکان را نیز مورد توجه قرار داد. شناخت این مقتضیات، بحث مهمی است و این دو موضوع لازم و ملزوم یکدیگر هستند اگر تکلیف‌گرایی و شناخت مقتضیات با هم عجین شوند آنگاه می‌توان تکلیف را نیز به خوبی انجام داده و نتیجه خوبی گرفت. این اتفاق در دوره مسئولیت شهید سلیمانی افتاد و در عموم حوادث مهمی که در دوران فرماندهی ایشان در نیروی قدس اتفاق افتاد (که نزدیک به بیست حادثه می‌باشند) در همه آنها بدون استثنا پیروز میدان جمهوری اسلامی ایران بود. اتفاقی که حتی در صدر اسلام و زمان پیامبر نیز بی‌سابقه است و مسلمانان در جنگ احد شکست خوردند و اگر سپاه قدس نیز در دوره مسئولیت ایشان در بعضی از رخدادهای موفق با موفقیت مواجه نمی‌شود جای مذمت نبود. اما ایشان در تمام این رخدادهای اعم از سقوط طالبان، جنگ عراق، یمن، سوریه، فلسطین، جنگ ۳۳ روزه و انواع رخدادهایی که در موج سوم بیداری اسلامی اتفاق افتاد پیروز میدان بود. تحلیل چرایی عدم شکست موضوع پیچیده‌ای است و علل و عوامل زیادی در

آن نقش داشته‌اند. اما یکی از آنها تکلیف‌شناسی، شناخت همزمان مقتضیات زمان و مکان و درک و فهم و تشخیص درست از تکلیف و فهم آن است که بر اساس این تکلیف چه باید کرد. تکلیف‌گرایی بدون توجه به این ابعاد، مشابه قیام توابین است. آنها می‌گفتند ما امام حسین را یاری نکردیم و الان باید برویم و او را یاری کنیم. آنها با این توجیحات بدون اینکه نتیجه‌ای به دست آورند دو هزار نفر را به کشتن دادند. اگر سلیمان صد خزایی این کار را در قیام امام حسین انجام داده بود نتیجه چیز دیگری بود. نمی‌توان این دو تکلیف‌گرایی را با هم برابر دانست چرا که بدون توجه به مقتضیات زمان و مکان، بدون تشخیص دقیق و به موقع و صحیح فرصت‌ها و استفاده از آن و بدون مدیریت مناسب تهدیدها انجام شده است. آنچه امروز در مدیریت راهبردی به نام محیط‌شناسی و ارزیابی دقیق از محیط و روند و تحولات آن شناخته می‌شود اگر مورد توجه قرار گیرد تکلیف‌گرایی با نتیجه مطلوب توام خواهد شد.

* جلسه دوم *

شاخص هشتم: پیش‌روندگی و پیش‌برنگی

شاخص و ویژگی دیگری که می‌توانیم در خصوص تفکر راهبردی ایشان مطرح کنیم پیش‌رونده و پیش‌برنده بودن ایشان است. این تعبیر را مقام معظم رهبری در خصوص سپاه هم به کار برده‌اند و در شهید سلیمانی به خوبی قابل مشاهده بود. برای درک این مفاهیم باید به یاد داشت پیش‌برندگی به مباحثی اشاره دارد که ما در محیط بیرونی و پیرامونی خود با آن سر و کار داریم؛ در نقطه مقابل پیش‌روندگی مربوط به محیط درونی می‌شود. این محیط درونی را می‌توان به محیط درونی فردی و سازمانی تقسیم کرد. آنچه که مربوط به محیط داخلی است پیش‌روندگی و آنچه که مربوط به محیط خارجی است پیش‌برندگی است. این مفاهیم به معنای اثرگذاری از محیط داخل بر محیط بیرون نیز می‌باشند. به عبارت دیگر، با توجه به این مفاهیم، تراز، تعادل و توازن مطلوبی بین محیط داخل با محیط بیرون به منظور عمق بخشی از محیط داخلی به محیط بیرونی ایجاد می‌شود.

سردار سلیمانی، فرمانده سپاه قدس بود که از لحاظ کمیت نیروی انسانی و همچنین امکانات لجستیکی، کمتر از ۵٪ سپاه در آن حضور دارند. اما با نگاه به همین دو عنصر، سپاه قدس به یک مجموعه چابک و چالاک تبدیل شد. اساس دستیابی به این توانمندی هم انسان‌محوری است و تکیه بر نیروی انسانی به جای توجه بیش از اندازه به تجهیزات است. شاید در نگاه اول بتوان به جای ظرفیت نیروی انسانی از ربات، موشک و امثال آن استفاده کرد. اما سردار سلیمانی با بهره‌گیری از همین نیروی انسانی و سیاست‌گذاری و طراحی خوب و مناسب توانست نیروی قدس را از لحاظ پیش‌برندگی و پیش‌روندگی به وضعیت مطلوبی برساند و بی‌مناسبت نیست اگر بخواهیم حاج قاسم را معمار گسترش و عمق‌بخشی انقلاب اسلامی در محیط پیرامونی بدانیم. زیا ایشان از هیچ، از هیچ خیلی چیزها تولید کرد. حزب‌الله لبنان یکی از این نمونه‌هاست. در سال ۷۶ وقتی ایشان فرمانده نیروی قدس شد حزب‌الله یک گروه مقاومت در لبنان بود که در هیچ یکی از حوزه‌های سیاسی، نظامی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی توان چندانی نداشت. البته حزب‌الله گروهی شکل گرفته بود که اعلام موجودیت کرده و حرف برای گفتن داشت و تعدادی عملیات استشهادی نیز انجام داده بود. اما واقعیت آن است که حزب‌الله در زمان مسئولیت شهید سلیمانی، به تدریج به یک گروه مقاومت توانمند و اثرگذار در سطح لبنان و منطقه تبدیل شد؛ تا جایی که اکنون

این گروه می‌توان معادلات منطقه را تغییر داده و با تغییر قواعد، تمام استراتژی‌های دشمن در منطقه را به شکست بکشاند. این موضوع خود بحث مبسوطی است که چگونه حزب‌الله به یک قدرت بلامنازع و اثرگذار در سطح منطقه تبدیل شده و در کل منطقه نقش‌آفرینی می‌کند. اما قدر متیقن آن است که کسب این توانمندی برگرفته از یک نگاه و تفکر راهبردی است که در این نگاه، تفکر راهبردی آنچه که پیشرونده و مربوط به محیط داخل بود شد به پیش‌برندگی تبدیل شده و از محیط داخل به محیط بیرون رفت.

واقعیت آن است که در تعامل شهید سلیمانی با حزب‌الله، تمام آموزه‌های دفاع مقدس، دوره‌های بصیرتی، تاکتیک‌های جنگی و سبک‌های ما در دفاع مقدس به این گروه منتقل شد و تقریباً تمامی سبک‌های نظامی مدیریتی حزب الله لبنان الهام گرفته از دفاع مقدس است. با انتقال این معلومات و همچنین مباحث معنوی، حزب‌الله توانست آن اثرات بی‌بدیل و بی‌ظنیر را از خود بر جای بگذارد.

انصارالله یمن نیز نمونه دیگری از همین حرکت می‌باشد. انصارالله چه بود و به چه چیزی تبدیل شد و ما چگونه توانستیم این انتقال و پیش‌برندگی را انجام دهیم؟ خوب است بدانید توان و استعداد انصارالله ده‌ها برابر از حزب‌الله بیشتر است. چه میشود که یک گروه کوچک یک تنه در مقابل بیش از هفتاد کشور جنگیده و در محاصره کامل و شدید و در شرایطی که حتی غذا و دارو به دست آنها نمی‌رسد در برابر این کشورها مقاومت می‌کند؟ فرآیندی که این توانمندی‌های را از محیط کوچک سپاه قدس به محیط خارجی انتقال داده و برای آنها الهام‌بخش می‌شود یک نوع پیش‌روندگی ایجاد می‌کند که می‌توان آن را عمق‌بخشی انقلاب اسلامی، الهام‌بخشی انقلاب اسلامی، یا قدرت‌سازی انقلاب اسلامی نام نهاد. این پدیده را هرچه که بنامیم یک معنا و مفهوم بیشتر ندارد و آن اینکه این ویژگی پیش‌روندگی در توسعه محیط بیرونی اثرگذاری کرده و این محیط را متحول می‌کند. در عراق نیز گروه‌های مقاومت کوچکی حضور داشتند که استعداد نظامی آنها بسیار کم بود. اما در واکنش به شرایطی که آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها در این منطقه به وجود آوردند این گروه‌های کوچک مبتنی بر همان نگاه پیش‌برندگی و از دل حوادث به یک سازمان بزرگ و اثرگذار تبدیل شدند. حشدالشعبی امروز تمام استراتژی‌ها و اهداف دشمن در منطقه و خصوصاً در عراق را به شکست کشانده است و امروز ضامن ثبات و اقتدار و امنیت نظام سیاسی و مردم عراق است.

زمانی که نیروهای داعش به عراق حمله کردند تا چند کیلومتری بغداد جلو آمدند. این نیروها پنج استان عراق را تصرف کرده بودند و ارتش عراق کمتر از ده دقیقه در برابر آنها مقاومت کرده و از هم پاشید و هیچ نیروی دیگری هم برای مقابله با آنها حضور نداشت. به تعبیر خود سردار سلیمانی «صدای بریدن نای از ۷۰ کیلومتر آن طرف تر به گوش مردم می‌رسید.» این وضعیت رعشه بر اندام مردم انداخته بود و بسیاری از آنها قبل از ورود گروه‌های تکفیری به شهرها و روستاهایشان، بار خود را بسته و برای حفظ جان و ناموس خود در برابر داعش شهرهایشان را ترک می‌کردند. در این شرایط ناگهان فتوایی از سوی مرجعیت عراق صادر شده و این فتوا به یک طرح عملیاتی تبدیل می‌شود. در این طرح عملیاتی در یک دوره تقریباً دو تا سه ساله بیش از سیصد هزار نفر از نیروهای داوطلب عراقی جذب شده و بعد از آموزش در یک سری از سازمان‌های رزمی تحت عنوان حشدالشعبی سازماندهی شدند. تمام استعداد عراق شامل مراکز آموزشی و پادگان‌ها در اختیار آموزش این افراد قرار گرفت. جمهوری اسلامی نیز بخشی از استعدادهای خود را در خدمت این امر به کار گرفت و در چند استان مرزی این و آموزش‌ها گسترش پیدا کرد. در هر دوره سه ماهه حداکث می‌توان پانزده تا بیست هزار نفر را آموزش داد و آموزش جمعیت داوطلب مزبور حدود دو سال به طول انجامید. اما در نهایت روند تحولات عراق تغییر کرده و با استفاده از ظرفیت همین افراد، حاج قاسم توانست بطور همزمان با نیروهای داعش مقابله کند؛ خط طولی بکشد؛ دست به پدافند بزند. آموزش‌های خود را توسعه دهد؛ نیروی جدید جذب می‌کند و همزمان با آن هم در یک دوره مشخص سازماندهی کند تا به تدریج و آرام آرام نیروهای حشد الشعبی به یک نیروی تاثیرگذار و وزنه مطمئنی در عراق تبدیل شدند.

مرور روند عملیات‌های انجام‌شده توسط حشدالشعبی که از عامری آغاز شد و بعد به تدریج در دریاله و مناطق دیگر شدت گرفت سیر تکاملی حشدالشعبی را نشان می‌دهد. در این فرآیند حشدالشعبی هم از لحاظ کمیت و هم از لحاظ کیفیت گسترش پیدا کرده و به مرحله‌ای می‌رسد که می‌تواند توازن منطقه را برقرار کند.

استعداد نیروهای داعشی در عراق حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ هزار نفر است. بخشی از این افراد از اهل سنت عراق می‌باشند و و بخشی هم از کشورهای دیگر جذب و سازماندهی شده‌اند. سازماندهی این افراد به شدت دقیق و حساب شده و بر اساس برنامه‌های اصولی انجام شده بود. اما در طرف مقابل هیچ آمادگی برای مواجهه با آنها وجود نداشت. پیش‌برندگی در این نقطه به این شکل اتفاق افتاد که همزمان بتوان دشمن داعشی را متوقف کرده و در

مقابل آن دست به پدافند زد و در عین حال نیروهای داوطلب را جذب، آموزش و سازماندهی کرد تا در نهایت این سازمان به نقطه‌ای رسید که توانست توازن در منطقه رزم را برقرار کرده و آرام آرام این توازن را به توفیق و برتری تبدیل کرد. شهید سلیمانی این پیش‌روندگی است را از تجارب رزمی خود چه در دفاع مقدس و چه در سایر عرصه‌های نظامی فراگرفته بود و توانست آنها را در عراق پیاده کرده و جواب مناسبی از آن بگیرد.

جالب است در شرایطی که هنوز ظرفیت فوق‌ایجاد نشده و پنج استان عراق در تصرف داعش بود شهید سلیمانی این چشم‌انداز را مطرح کرد که باید ظرف شش ماه از این پنج استان، چهار استان از داعش بازپس گرفته شود. از عملیات عامری تا آخرین عملیات نیز حدود شش ماه بیشتر به طول نینجامید. وعده صادقی که شهید سلیمانی از آن سخت می‌گفت تنها مخصوص بوکمال نبود. ایشان برای خیلی از جاها این صحبت را مطرح کرده و آن را محقق کرده بود. وقتی شما به این عرصه‌ها نگاه می‌کنید می‌بینید که این پیش‌روندگی چطور توانست به پیش‌برندگی تبدیل شود.

این موضوع را می‌توان به سوریه نیز تعمیم داد. ارتش سوریه زیر فشار سنگین جنگ نرم و عملیات روانی آمریکایی‌ها، اسرائیلی‌ها و عرب‌های مرتجع آرام‌آرام به سمت فروپاشی حرکت می‌کرد. در این شرایط دفاع وطنی در سوریه شکل گرفت. جالب است وقتی از خانم کلینتون وزیر امور خارجه وقت آمریکا پرسیدند که شما گفته بودید دو ماه دیگر کار دولت سوریه تمام است چه شد که این اتفاق نیفتاد؟ خانم کلینتون به همین موضوع اشاره کرده و جواب داده بود که سوریه به سبک ایرانی‌ها چیزی را به نام بسیج مردمی راه‌اندازی کرده و همین موضوع سبب شد که ما نتوانیم به اهداف خود برسیم.

ارزیابی اولیه آنها از فروپاشی قریب‌الوقوع دولت سوریه، ارزیابی صحیحی بود. آنها تا دویست متری کاخ نخست‌وزیری سوریه جلو آمده بودند ولی نتوانستند به اهداف خود برسند. دلیل آن هم این بود که حدود سه تا چهار هزار نفر از شیعیان اطراف زینبیه به عنوان نیروهای مردمی بود برای مقابله با آنها سازماندهی شد و بدر مقابل آنها ایستادند. تلاش آنها توانست فشار داعش را دفع کرده یا حداقل از حمله قریب‌الوقوع و دفعی آنها جلوگیری کند.

اسرایی که از گروه‌های داعشی گرفته می‌شود از ملیت‌های مختلف بودند. نیروهای داعش از ۷۷ کشور جذب شده بودند. حاج قاسم هم می‌توانست همین‌گونه رفتار کند؛ اما ترجیح داد که برای جنگ با داعش و گروه‌های

تکفیری صرفاً از دو کشور افغانستان و پاکستان به جذب نیرو مبادرت کند. چرا که ارزیابی های ایشان نشان می داد نیروهای داعش بعد از شکست خود بیشتر از همه به همین دو کشور بازخواهند گشت و ساماندهی نیروهای داوطلب از این دو کشور می تواند آمادگی لازم برای مقابله بعدی با داعش در این کشورها را ایجاد کند. نیروهای فاطمیون و زینبیون بر مبنای همین ارزیابی ساماندهی شدند تا بعد از شکست داعش به سرزمین خودشان بازگردند و به جای آن که مانند عراق و سوریه ناچار شویم ساماندهی نیروهای داوطلب را از نقطه صفر آغاز کنیم این نیروهای داوطلب ساماندهی شده را برای نبرد احتمالی در اختیار داشته باشیم.

جوسازی هایی که در آن زمان علیه فاطمیون صورت گرفت دولت افغانستان را نسبت به این نیروها بدبین کرده بود و در مذاکرات بین دولتمردان ایران و افغانستان، حل مساله فاطمیون یکی از خواسته های اصلی آنها بود. البته در اولین ملاقاتی که مقامات کشور افغانستان با حاج قاسم داشتند ایشان فلسفه شکل گیری فاطمیون را برای آنها تبیین کرد و هم اکنون تقاضای دولت افغانستان از جمهوری اسلامی این است که فاطمیون به کمک آنها بروند چرا که متوجه شده اند ارزیابی سردار سلیمانی از تحولات آینده داعش صحیح و واقع بینانه بوده است. کما آن که تعدادی از نیروهای داعش را با هواپیما به افغانستان و پاکستان منتقل کردند و جریانی به نام داعش در افغانستان و پاکستان شکل دادند. سوال این است که چه نیرویی می تواند در مقابل این جریان مقاومت کرده و بازدارندگی ایجاد کند؟ قطعاً نیرویی از عهده این کار برخوردار آمد که از تجربه لازم برخوردار بوده و آموزش های مرورد نیاز را فراگرفته است تا بتواند به راحتی با آنها مبارزه کند.

یک ارزیابی کلی نشان می دهد که در این دوره بیست ساله، عمق بخشی انقلاب اسلامی اعم از گروه های کوچک و گروه های بزرگ مقاومت در منطقه توسط شهید سلیمانی شکل گرفته است. ارزیابی های محیطی نشان می دهد شرایط منطقه در مقایسه با گذشته سخت تر، دشوارتر و پیچیده تر شده و از تلاطم بیشتری برخوردار می باشند. در حال بازیگران بیشتری در سطح کشورهای منطقه در رقابت و تقابل با جمهوری اسلامی می باشند و اگرچه در ظاهر جمهوری اسلامی فقط با چند گروه تکفیری برخورد کرده است اما پشت این گروه ها چه اشخاصی حضور دارند؟ شاید بهتر باشد این سوال را به این شکل مطرح کنیم که در راس و فوق این گروه ها چه کسانی هستند که هدایت آنها را بر عهده دارند؟ پاسخ مشخص است: همه این تحرکات کار آمریکا و اسرائیل و عربستان است و بخشی از آن نیز مربوط رقبای نزدیک ما مانند کشور ترکیه می باشد. ترکیه در این مدت با گروه های

تکفیری همکاری زیادی داشته است و علاوه بر آن که به نیروهای داعشی پناه داده است آنها را تجهیز و پشتیبانی نموده و آموزش نیز داده است.

در میدان فوق قطعاً جمهوری اسلامی تنها است. در جمهوری اسلامی نیز تنها سپاه مسئول مقابله با این جریان می‌باشد و در سپاه نیز فقط ظرفیت نیروی قدس به این امر اختصاص یافته است و سپاه قدس یکه و تنها در برابر این جریانات ایستادگی کرده و با آنها مقابله می‌کند. با این وجود، در نتیجه چنین تقابلی، آرام آرام صحنه نبرد تغییر کرده و استراتژی‌های دشمن با شکست مواجه شدند. جبهه مقاومت نیز به موفقیت‌های پی در پی و مستمری دست پیدا کرده است؛ چنان که از دل همه این حوادث مولفه‌های قدرت و سازمان‌های رزمی قدرتمندی شکل گرفت که هر کدام از آنها خواب را از چشمان آمریکا و رژیم ربود. امروز آمریکا اگر بخواهد کاری در عراق انجام دهد کند آنچه که در مقابلش ایستاده حشدالشعبی و گروه‌های مقاومت می‌باشند.

اسرائیل نیز بسیار علاقمند است که در سوریه تحرکاتی داشته باشد اما ایران را مانعی بزرگ بر سر راه خود می‌داند. دلیل فشار آنها برای خروج ایران از سوریه نیز همین موضوع می‌باشد. در سال‌های اخیر سران رژیم صهیونیستی بر اساس استراتژی قدرت هوشمند دولت اوباما به دنبال طرحی برای در اختیار گرفتن کنترل کامل سوریه بودند. اگر آنها سوریه را در دست خود می‌گرفتند می‌توانستند تمام تحولات منطقه را کنترل کرده و به میل خود تغییر دهند؛ با این اقدام آنها می‌توانستند جبهه مقاومت را مهار کرده و قدرت ما را نیز محدود می‌کردند. اما نه تنها این اتفاق رخ نداد بلکه دقیقاً عکس آن محقق شد. سردار سلیمانی تحرکات رژیم صهیونیستی را این‌گونه تحلیل می‌کرد که اسرائیل از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۴ فقط در مرزهای جنوب لبنان تنه به تنه مقاومت زده بود و تنها از این ناحیه از جانب مقاومت لبنان تهدید می‌شد. آنها می‌خواستند با تصرف سوریه عرصه را بطور کامل بر جبهه مقاومت تنگ کرده و آرام آرام سرپنجه و دست و بازوی پشتیبانی لجستیکی و جغرافیایی و فرهنگی آن را قطع کنند. اگر این کار انجام می‌شد امکان هیچ‌گونه حمایتی از حزب الله و گروه‌های جهادی فلسطینی وجود نداشت. اما آنچه که در عمل اتفاق افتاد این بود که معادله دقیقاً برعکس شد و کل مرز سوریه با اسرائیل به مرز مقاومت تبدیل شد. یعنی آن چه که دشمن برنامه‌ریزی کرده و بر اساس آن در تلاش بود تا عرصه را بر جبهه مقاومت تنگ کند در عمل به یک تهدید جدی علیه خود او تبدیل شده و فرصتی برای جبهه مقاومت و مرزهای دریایی و زمینی سوریه با اسرائیل ایجاد کرد؛ چرا که این مرزها اکنون به طور کامل در اختیار جبهه مقاومت است. به تعبیر

صحیح تر امنیت اسرائیل که یکی از اهداف اصلی آمریکایی ها بوده است اینک در یک جبهه بسیار وسیع و گسترده مورد تهدید جدی قرار گرفته است. این می شود پیشرونده ی پیش برنده.

این موضوع در حوزه های دیگر هم به چشم می خورد. در همین ایام در تحلیل های سیاسی بارها از قول مسئولان و رسانه های داخلی و خارجی شنیده می شود که آمریکا ممکن است برای مقابله با تهران و همچنین برون رفت از وضع اسفبار خود دست به حمله محدود نظامی بزند. اگر آنها بخواهند برای تغییر فضای داخلی خود دست به چنین اقدامی بزنند تنها جایی که می توانند به آن حمله کنند جمهوری اسلامی و جبهه مقاومت است. اما قاطعانه می توان گفت که امکان ندارد آنها جرات این کار را داشته باشند. زیرا می دانند این اقدام، نه فقط برای ترامپ بلکه برای کل نظام آمریکا و صهیونیست بین الملل هزینه هایی بسیار سنگین در پی خواهد داشت. بیانیه سپاه در پی شهادت حاج قاسم بیانیه ای کوتاه بود و چهار بند بیشتر نداشت. ولی بعضی از بندهای آن چنان رعب و وحشتی در دل مقامات آمریکا ایجاد کرد که وقتی پایگاه عین الاسد مورد حمله موشکی قرار گرفت هفت ساعت طول کشید تا ترامپ در مقابل رسانه ها ظاهر شود. رعشه و ترس وی نیز در آن تصاویر مشهود است.

آنها از قدرت سپاه مطلع هستند. این قدرت از کجا به دست آمده است؟ بی شک دستیابی به این قدرت و توانمندی مرهون همین تفکر پیش رونده و پیش برنده است که مصادیقی عینی از آن ذکر شد و در نتیجه آن کار به جایی می رسد که شورای روابط خارجی آمریکا از سپاه به نام قدرتمندترین ارتش در منطقه غرب آسیا نام می برد. البته منظور آنها سازمان سپاه به تنهایی نیست. بلکه گروه های مقاومت مختلفی که به سپاه متصل هستند نیز مد نظر آنهاست. معنی حرف شورای روابط خارجی آمریکا این است که اگر از آنها خطایی سر بزند هر کدام از گروه های حماس و جهاد اسلامی، حزب الله، انصارالله، حشدالشعبی، فاطمیون، زینبیون و دفاع وطنی و گروه های دیگر آماده پاسخگویی به آنها هستند. بنابر این برای مقابله با سپاه، در واقع باید با یک جمع گسترده سازمان یافته مقابله کند که از هر نقطه جغرافیایی در دریا، هوا و خشکی مورد آسیب یکی از این گروه هاست. عقل مادی و محاسبات نظامی به آنها نشان می دهد که این تقابل، تقابل غیر متوازن و نابرابری است و اگرچه ممکن است در تجهیزات نسبت به ما برتری داشته باشند اما در عوامل دیگر فاقد برتری می باشند. آنها این موضوع را به خوبی در برآوردهایشان مورد توجه قرار داده و به همین دلیل هیچ برنامه ای برای به حمله به ایران ندارند. ضمناً این موارد تنها مصادیقی از بعد نظامی موضوع می باشد و اگر ابعاد مختلف فرهنگی و معنوی آن را اضافه کنیم موضوع عمیق تر

نیز خواهد بود. چرا که موضوع مهمی که به این گروه‌ها انتقال یافته است نوع نگاه و مکتب فکری خاصی است که توانسته است آنها را به این توانمندی برساند. انصارالله با چه امکاناتی با عربستان می‌جنگد؟ تقریباً با هیچ چیز! پس چرا با وجود این نابرابری بر عربستان غلبه کرده است؟ سلاح‌هایی که عربستان در طی این مدت بر اساس اعلام مقامات رسمی کشورهای آمریکا، انگلیس، آلمان و فرانسه از آنها خریداری کرده است در حد چند صد میلیارد دلار است. (البته عدد واقعی بیش از آمار رسمی است) سلاح مدرنی در دنیا تولید نشده است مگر این که در جنگ یمن مورد آزمایش قرار گرفته است. با وجود این حجم از سلاح و تجهیزات، چه می‌شود که یک ملت با دست خالی و در محاصره کامل، بدون برخورداری از یک دولت قوی و داشتن پشتوانه اقتصادی بتواند پنج یا شش سال مقاومت کرده و سخت‌ترین جنگ‌ها و بمباران‌ها و دشوارترین محاصره‌ها را مدیریت کند و نه تنها بر این مسائل غلبه کند بلکه آرام آرام در صحنه رزم به برتری نیز دست پیدا کند. وقتی انصارالله اولین موشک را به سمت عربستان شلیک کرد خانوم نانسی پلینسین در کاخ ریاست جمهوری آمریکا و با حضور نمایندگان رسانه‌ها، قطعات این موشک را نمایش داده و آن را متعلق به ایران دانست. جالب آن که از مدت‌ها قبل تمام مسیرهای دسترسی به یمن را مسدود کرده بودند. چگونه می‌شود در چنین محاصره شدیدی موشک بیست متری و سی متری به یمن انتقال پیدا کند؟ انتقال هواپیما و پهپاد چگونه امکان‌پذیر است؟ این امر به هیچ وجه شدنی نیست. آمریکایی‌ها هم این مساله را متوجه شده‌اند. بنابر این سوال اساسی‌تر این است که این گروه از لحاظ فکری و مدیریتی و تفکر راهبردی چگونه به این نقطه رسیده است که در برابر آنها مقاومت کند و مقاومت آنها نیز منجر به شکست دشمن شده و این گروه را از نقطه توازن نابرابر به توازن برابر و در مرحله بعد از توازن برابر به توازن برتر رسانده است. در حال حاضر انصارالله یمن دارای توانمندی در تولید سلاح می‌باشد. آنها این سلاح‌ها را با اتکا به توانمندی‌های خود و استفاده از فکر و امکانات داخلی خویش ساخته‌اند و توانسته‌اند با همین سلاح‌ها به توازن در برابر عربستان دست پیدا کنند. البته این سلاح‌ها چندان پیشرفته نیست. به عنوان نمونه پهپادهای یمنی با ساروج و مواد ساده دیگری ساخته شده است که در نگاه اول اساساً امکان‌پذیر به نظر نمی‌رسد. اما برد همین پهپادهای ساده ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ کیلومتر است و با استفاده از همین پهپادها ریاض، طائف و شهرهای دیگر هدف قرار داده می‌شوند. باور این مساله برای آمریکایی‌ها بسیار دشوار است و در دیدارهایی که با مسئولان انصارالله داشته‌اند نیز به آنها گفته‌اند که این کار ایران است نه کار شما! آنها تصور می‌کنند که ما از تهران و مناطق دیگر

به آنها کمک می‌کنیم. البته توجیه دیگری نیز نمی‌تواند ارائه بدهند. این مساله مایه آبروریزی آنهاست که چند نفر انسان پابرهنه، تهیدست، فقیر و ناتوان، این ابرقدرت‌ها را شکست داده‌اند. البته اگر بخواهند روی کمک‌های ایران به یمن مانور بدهند این موضوع هم یک شکست برای آنهاست. اما با همه این توصیفات واقعیت این است که آن که چه در تعامل جمهوری اسلامی با گروه‌های مقاومت اتفاق افتاد انتقال مباحث فکری، مدیریتی و اعتقادی بود. می‌توان این تفکر راهبردی را معادل با همان تفکر و مکتب فکری انقلاب اسلامی و مکتب امام، مکتب رهبری و مکتب حاج قاسم نام گذاشت. این مفاهیم در طول یکدیگر و در واقع به یک معنا می‌باشند. این مکتب به ما یاد می‌دهد که وقتی به یک سازمان فکر کرده و به مدیریت آن می‌اندیشیم آنچه که برای ما مهم است تعداد جایگاه‌ها و پست‌های سازمانی، تجهیزات و امکانات و مواردی از این قبیل نباشد. چنین نگاهی محکوم به شکست است؛ چون مدیران آن در مباحث سنگین سازمانی و اداره آن غرق شده و برای حفظ و نگهداری آن باید تلاش بیش از اندازه‌ای خود نشان دهند که در نتیجه این وضعیت، فرصتی برای رسیدگی به مسائل اصلی سازمان باقی نخواهد ماند. نگاه سردار سلیمانی این بود که با گروه‌ها و سازمان‌های بسیار کوچک، اما تاثیرگذار، تحول آفرین و دگرگون‌کننده تعامل کند. به عنوان شاید باور آن که چه تعداد مستشار در یمن داریم سخت باشد و دشمن هم فکر می‌کند که جمهوری اسلامی تعداد زیادی نیرو در آنجا مستقر کرده است. اما واقعیت آن است که تعداد مستشاران ایرانی در یمن کمتر از انگشتان یک دست می‌باشد. این افراد هم ناچار شده بودند به دلیل بسته شدن راهها در یمن بمانند؛ وگرنه زودتر از اینها به ایران بازمی‌گشتند.

سوال اساسی این است که چگونه می‌توان با این سازمان‌های کوچک و این تعداد کم نیرو در مقابل دشمن ایستادگی کرد؟ این ایستادگی برگرفته از مکتب حیات‌بخش اسلام است و منحصر به ر بعد نظامی صرف نیز نیست. بلکه در ابعاد مختلف اتفاق می‌افتد. در قرآن کریم نیز به مومنم وعده داده است که «شما تلاش و مجاهدت کنید و اخلاص به کار ببرید؛ ما راه‌ها را برای شما باز می‌کنیم.» در جای دیگری از قرآن هم وعده داده شده که از جایی که گمان نمی‌بریم ما را روزی خواهد داد «من حیث لا یحتسب». در مدیریت همه چیز محاسبه می‌شود. کار درستی هم هست و شرط عقل نیز همین است. اما اینکه مدیریت همه چیز آن مادی باشد یا باور به سنت‌های الهی نیز وجود داشته باشد تفاوت جوهری تفکر راهبردی سردار سلیمانی با تفکر راهبردی دیگر است؛ در این زمانه

ما بین دو مشرب مرتجع و سکولار قرار گرفته‌ایم. طرف مرتجع به کل نافی عقل است و طرف سکولار به طور مطلق بر عقل متمرکز است.

یکی از آنها عقل را نفی کرده و معتقد است که نقل بر عقل بطور کلی مقدم است. در آن طرف هم که کلاً عقل‌گرایی محض است. ما در مکتب انقلاب ما به عقل معتقدیم، اما آن را به تنهایی کافی نمی‌دانیم و اعتقاد داریم که عقل باید با معنویت و عقل و حیانی توأم شده و با توکل و توسل و تضرع، به قدرت لایزال الهی متصل شود. سیاستمداران اروپا و آمریکا تمام محاسبات خود را بر اساس عقل بشری انجام می‌دهند و دولتهای مرتجع و گروه‌های تکفیری نیز اساساً منکر توانمندی عقل هستند. جالب آن که این دو گروه در عین این که در مبانی به شدت با همدیگر در تضاد هستند ولی در مواجهه با جمهوری اسلامی که معتقد به یکپارچگی تعقل و معنویت است با هم متحد می‌شوند. به تعبیر استاد شهید مرتضی مطهری، کمونیسم و لیبرالیسم دو لبه یک قیچی هستند که اگرچه به ظاهر در دو طرف مختلف هستند اما در مجموع در یک جهت حرکت می‌کنند. واقعیت همین است که تصور آن که گروه‌هایی مانند داعش و جبهه‌النصره روزی با اروپا به توافق دست پیدا کرده و با هم متحد شوند به نظر محال می‌رسید. اما در کمال شگفتی این اتفاق رخ داد و دولت‌های اروپایی پول، سلاح و تجهیزات مورد نیاز گروه‌های تکفیری را تأمین کرده و به شکل همه‌جانبه‌ای از آنها حمایت و پشتیبانی کردند.

تفکر راهبردی سردار سلیمانی برگرفته از تلازم عقل و معنویت است. وقتی این دو با همدیگر تلفیق شود اثرگذار خواهد بود. در داخل کشور هم نتیجه شعار تدبیر را دیدیم که در واقع نگاهی مبتنی بر سکولاریزم و عقل محض بود. دولتمردانی هم داشتیم که چندان تجربه نداشتند اما جسورانه در میدان حضور داشتند و توفیقات و برکات زیادی از عملکرد آنها حاصل شد. همین مسئولان نیز وقتی از مواضع خود عدول کردند بسیاری از این توفیقات را از دست دادند.

به عنوان جمع‌بندی می‌توان گفت که در تفکر راهبردی، پیش‌روندگی منجر به پیش‌برندگی می‌شود. موضوع اساسی نیز کیفیت است نه کمیت. به فرموده امام علی «ع» نباید به سمت بزرگ شدن بیش از حد و ساز و برگ زیاد برویم. رستم فرخزاد در خاطرات خود در خصوص جنگ با مسلمانان نیز همین موضوع را مورد اشاره قرار داده است که ارتش ساسانی_مشابه آمریکای امروزی_ بسیار قدرتمند بود و همه ساز و برگ آن در اوج بود. این سپهسالار دولت ایران می‌گوید «خیلی از اعراب بدوی شمشیر نداشتند و با چوب به سمت ما می‌آمدند. ما

همه اسب‌سوار بودیم و تجهیزات فراوانی نیز داشتیم ولی نفهمیدم چرا ما شکست خوردیم.» این جمع بندی خود رستم فرخزاد است. این یک نگاه مادی است. این نگاه مادی باید با نگرش معنوی تلفیق شود تا آثار و برکات آن هور و بروز پیدا کند. این آثار و برکات در پیش روندگی و پیش برندگی سردار سلیمانی و تفکر راهبردی ایشان قابل مشاهده بود. قدرتی که سردار سلیمانی برای نظام تولید کرد یک قدرت بازدارنده، موثر و تاثیرگذار بود که تا سال‌های طولانی پابرجا خواهد بود و همانگونه که در سند چشم‌انداز رسیدن به جایگاه اول در منطقه را هدف‌گذاری کرده‌ایم در بعد قدرت سازی در بخش خارجی هم‌اکنون، تحولات خاورمیانه و غرب آسیا بدون نظر جمهوری اسلامی و جبهه مقاومت اصلاً امکان پذیر نیست و هر استراتژی که جبهه دشمن پیاده کند شکست می‌خورد؛ مگر اینکه در قواعد طرح‌ریزی خود نقش ایران و جبهه مقاومت را مورد وجه قرار دهند. اگر بخواهند این نقش را منکر شده و آن را حذف کنند لاجرم خودشان در منطقه حذف می‌شوند که تاکنون نیز همین شرایط حاکم شده و روز به روز به قدرت جمهوری اسلام و جبهه مقاومت در منطقه افزوده شده است.

نظام جمهوری اسلامی هم می‌تواند در عرصه داخلی پیش‌رونده و پیش‌برنده باشد. چنین چیزی خیلی ساده‌تر از حرکت در محیط بیرونی است. نباید ارزش ریال اینطور کاهش پیدا کرده و معیشت مردم با چالش مواجه شود یا آن که با جدی گرفتن بیش از اندازه تحریم‌ها و حتی تحریف و مبالغه در قدرت آنها، آرام آرام بخواهیم دست‌هایمان را در مقابل دشمن بالا ببریم. این رفتارها چه عمدی باشد و چه سهوی نامی غیر از خیانت ندارد. می‌شود خیلی راحت‌تر کشور را اداره کرد؛ اما به شرط آن که با خودسازی و نگاه به درون توأم بوده و و اراده و عزم قوی برای آن وجود داشته باشد. اگر این‌گونه رفتار کنیم قطعاً موفق خواهیم شد. الگوی آن هم شهید سردار سلیمانی است که چنین تفکری را پیاده کرد و نتایج و دستاوردهای بسیار خوبی را به یادگار گذاشت که تا سالیان سال شجره طوبی و ماندگاری در سپاه، کشور و منطقه خواهد بود. باید این دستاورد را گسترش داده و آن را عمق بخشید. با انسجام‌بخشی به این تفکر و اتصال حلقه‌های مختلف آن، علاوه بر بازدارندگی، وحشت زیادی در دل دشمنان نیز ایجاد خواهد شد. نزدیک به ده سال است ما از نابودی اسرائیل سخن می‌گوییم و پیگیری اخبار این رژیم نشان می‌دهد که واقعاً اسرائیل بیت‌العنکبوت است. اما هنوز هم بسیاری از مقامات مسئول در جمهوری اسلامی معتقدند که چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. این یک نگاه و تفکر راهبردی است. من چه چیزی را نگاه می‌کنم؟ نگاه من این است که کار در دست من است یا در دست خداست؟ کار دست ماست یا دست کدخداست؟ من بدون

قدرت‌های دیگر می‌توانم کاری انجام دهم یا یا نمی‌توانم؟ اگر این نگاه تغییر پیدا کند و واقعی شود بسیاری از مسائل حل خواهد شد.

قبل از این تحولات اگر با کسی در خصوص این مسائل صحبت می‌کردید می‌گفت این‌های حرف‌های تئوریک و انتزاعی است. این حرف‌ها واقعی نیست؛ چرا آمریکا باید در منطقه مسلط شود ولی مفتضحانه شکست بخورد؟ چرا اسرائیل باید شکست بخورد؟ چرا عربستان باید شکست بخورد؟ چرا باید گروه‌های تکفیری شکست بخورند؟ چه کسی مانده که شکست نخورده باشد؟ تمام این بازیگران که می‌شود آنها را مربع دشمنان انقلاب اسلامی نامید بدون استثنا در طرح‌های خود شکست خورده و هیچ توفیقی کسب نکرده‌اند. در روزهای اول نبرد سوریه، خیلی از دولتمردان ایران این نگاه را چیزی صرفاً در حد حرف می‌دانستند. اما تاریخ نشان داد این حرف‌ها و ایده‌هایی که موفقیت آنها قابل تصور نبود به قول قرآن کریم «حیث لایحتسب» در میدان عمل اتفاق شد. این سنت الهی مختص رزق مادی نیست و همه رزق هاست از جمله رزق معنوی را نیز در برمی‌گیرد. شما در هر مسیری در معنویت تلاش کنی به نتیجه دست خواهی یافت. مرتاضان هندی نیز از تلاش‌های خود به نتایجی دست پیدا می‌کنند. اگر بر اساس تفکر درست، مسیر درست را انتخاب کرده و در آن حرکت کنیم بی‌شک به نتایج مد نظر از آن نیز خواهیم رسید. این دیدگاه درست است که مسیر را تعیین می‌کند.

موضوع تمرکز بر اهداف مشابه رویکردی است که ژاپنی‌ها در این خصوص طراحی کرده‌ند. ما آموزه‌های الهی و قرآنی را در اختیار داریم که راه را به ما نشان می‌دهد و می‌توانیم از آنها استفاده کنیم. اگر از آن استفاده کنیم به موفقیت می‌رسیم. هر جا از این گنجینه استفاده نکرده‌ایم با خسران مواجه شده‌ایم.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند عقل چیزی است که به وسیله آن به عبودیت و بندگی رسیده و در مسیر بندگی خدا قرار بگیری که نتیجه آن بهشت است. سردار سلیمانی این مفهوم را خوب دریافت کردند. روایتی هم از امام رضا نقل شده که ده ویژگی برای خصوصیات عقلا بر می‌شمارند. اگر آنها را مرور کنید متوجه می‌شوید سردار سلیمانی از تمام این ویژگی‌ها برخوردار بودند. شهید سلیمانی در اوج عبودیت، بندگی و اخلاص بود و در این مسیر حرکت کرد. ایشان از همان دوران نوجوانی این ویژگی‌ها را دریافت کرده بود و در مسیر بندگی خدا حرکت می‌کرد. یکی از دوستان ایشان نقل می‌کرد که تحلیل ایشان را در خصوص نتیجه انتخابات پرسیدیم. ایشان جواب داد که من اصلاً در فکر انتخابات نیستم در فکر این هستم که چگونه می‌توان اسرائیل را زودتر نابود کرد.

روز دیگری هم صحبت از سن و سال بود و ما به ایشان گفتیم دیگر سن و سالی از ما گذشته است. سردار جواب داد چند سال پیش قصد داشتم به مقام معظم رهبری عرض کنم که افراد جوان تری برای نیروی قدس منصوب کنند. اما استخاره کردم و از طرح این پیشنهاد پشیمان شدم. در اولین ملاقاتی که بعد از این موضوع با رهبری داشتم هم ایشان همان آیه‌ای که در استخاره آمده بود تلاوت کردند و این باعث شد که من کلاً از طرح این موضوع پشیمان شوم و هیچ زمانی آن را مطرح کنم و خدا می‌خواهد که من استقامت کنم.*

پرسش و پاسخ

سوال: مدیریت راهبردی منطقه با توجه به آن که دشمن با تمام توان و به کارگیری عموم منابع و ظرفیت‌های خود (مشابه جنگ احزاب در صدر اسلام) واقعاً مدیریت سختی بود. در مقابله با این شرایط، سردار سلیمانی یکه و تنها بود و هزار و یک مشکل و گرفتاری نیز پیش روی او بود. درست است که در این حوادث پیروز شدیم و شکست نخوردیم ولی سردار در تنگناهای راهبردی آزاردهنده قرار می‌گرفت. اما ایشان با اقتدار، راه برون‌رفت از آن را پیدا کرده و دشمن را در بن‌بست استراتژیک قرار می‌دادند. یعنی نه تنها پیروز می‌شدند بلکه حتی شرایط از قبل هم بهتر می‌شد. به عنوان مثال وقتی داعش به کردستان عراق حمله کرد بارزانی از سردار سلیمانی درخواست کمک کرد ایشان همان شب با سی یا چهل نفر از اطرافیان‌شان به کردستان عزیمت کردند و در شرایطی که خود کردها دست از مقاومت برداشته بودند مستقیماً وارد عملیات شده و در مقابل داعش دست به پدافد زدند. در عملیات عاملی که دشمن تا پشت دروازه کربلا رسیده بود و در عملیات‌های بعدی، بارها مشاهده شد که ایشان وارد خط اول میدان نبرد شدند. در هر حال ایشان از بسیاری تنگناهای راهبردی عبور کرده و قله‌های بلندی فتح کردند. و حتی آمریکایی‌ها درباره ایشان می‌گویند که دشمن قابل احترامی است. یکی از مقامات آمریکا دوست داشت جلسه‌ای با سردار سلیمانی داشته باشد و ایشان را از نزدیک ببیند. زمانی که در مستطیل سبز شهید سلیمانی با یکی از مسئولان عراق در حال گفتگو بود آمریکایی‌ها به دنبال آن بودند که متوجه شوند ایشان کجاست. اما آن شهید بدون این که آمریکایی‌ها متوجه شوند به ایران بازگشته بود. چون به خصوص در آن سال‌ها بحث ترور سردار سلیمانی جدی بود. اما در هر حال در شرایطی که رژیم صهیونیستی، آمریکا و دشمنان ما بسیج شده بودند که ما را با طرح‌های دگرین امنیتی در سال ۲۰۰۲، طرح خاورمیانه بزرگ و خیلی

* این قسمت از متن مربوط به صحبت‌های یکی از اعضای حاضر در جلسه می‌باشد.

از طرح های دیگر و حتی عملیات نظامی شکست بدهند کسی که توانست بر این چالش ها غلبه کند سردار سلیمانی بود. آن هم در زمانی که بعضی از فرماندهان نظامی هم برآورد می کردند که بعد از عراق نوبت به ایران خواهد رسید. اما ایشان توانست آنها را از طرح های عملیات خود پشیمان کره و شکست های راهبردی عمیقی بر آنها تحمیل کند. به گونه ای که منطقه برای آنها به یک باتلاق تبدیل شده و دچار فلج مغزی در آن شدند. به گونه ای که ابتکار عمل خود را تا حد بسیار زیادی از دست دادند. سوال این است که آن علم مدیریت راهبردی و تفکر راهبردی که در اختیار شهید سلیمانی بود و توانست چنین توفیقاتی کسب کن از چه جنسی بود؟

پاسخ دکتر مبینی دهکردی: واقعیت آن است که حاج قاسم از پایین به بالا آمده بود. البته شاید بتوان

۶۰ تا ۷۰ درصد توان مدیریت را امری ذاتی دانسته و بقیه این توانمندی را قابل اکتساب تصور کرد. توانمندی های ذاتی شهید سلیمانی بالا بود. یک بچه روستایی که کار آن دامداری و چوپانی بود و در سیره انبیا و می بینیم که خیلی از آنها بر اساس قانون و سنن الهی، در جوانی چوپانی می کردند تا با سر و کله زدن با گوسفندها و حیوانات فاقد شعور، ظرفیت و گنجایش آنها افزایش یابد تا بعد از بعثت خود در برخورد با جامعه انسانی از شرح صدر برخوردار باشند.

برای فهم چگونگی اکتساب این دانش و مهارت توسط ایشان هم باید سیر نظام خدمتی او را مرور کرد که از کجا شروع کرده و به کجا رسید. ایشان وقتی در سال ۵۸ وارد سپاه کرمان شد یک مربی بدن سازی بود. چون قبلاً در زورخانه در ورزشهای باستانی فعالیت کرده بود. فیزیک بدنی خوبی هم داشت و به همین دلیل مربی بدن سازی شد و کار خود در سپاه را از این نقطه آغاز کرد؛ بعد از آن مربی تاکتیک شد و به همین شکل جلو آمد تا به تدریج فرمانده گردان و تیپ و لشکر و فرمانده قرارگاه قدس کشور شد و در نهایت عنوان فرمانده نیروی قدس و فرمانده کل جبهه مقاومت شد. سیری که ایشان در این فرآیند طی کرد او به یک نوع بلوغ در مدیریت رساند و به جایی رسید که در بسیاری از تصمیم گیری ها قبل از آن که دیگران بخواهند صحبتی کنند ایشان نظر خود را مطرح می کرد و جالب آن که دقیقترین تحلیل ها و نظرات متعلق به ایشان بود. در فرآیند تصمیم گیری و تصمیم سازی و همچنین در مواردی که طرف مشورت قرار می گرفت بسیار خوب و قوی ظهور پیدا می کرد. ایشان دارای شهود و تجربه در مدیریت بود و نیاز چندانی به آزمون و خطا نداشت. در مسائل منطقه و مسائل داخلی و حتی مسائل خانوادگی پرسنل نیز دارای نظرات قوی بود و به جز عامل توانمندی های ذاتی، یکی دیگر از دلایل این توانمندی، قطعاً طی کردن فرآیند و سیر فوق بوده است. این مسیر ایشان را خیلی رشد داد و به نقطه ای

رساند که می توانست به راحتی تصمیم بگیرد. این موضوع نقطه ضعف بسیاری از مدیران است چرا که چنین خط سیری را طی نکرده و یک باره در سطوح عالی مدیریت ظاهر شده اند. طبیعی است که به دلیل طی نکردن چنین سیری، آنها نمی دانند نقاط تمرکز اصلی آنها باید چه مسائلی باشد. بنابر این دچار خطای تصمیم گیری می شوند. ولی ایشان چون کار خود را از پایین ترین سطوح آغاز کرده و به تدریج به سطوح عالی رسیده بود با کمترین خطا مجموعه تحت امر خود را مدیریت می کرد. این تحولات، آرام، تدریجی و پله پله شخصیت مدیریت ایشان را شکل می داد تا ابتدا با تصمیم گیری در مسائل کوچک، خطاهای خود را بشناسد و به تدریج که به سطوح عالی تری نائل می شد هم قدرت تصمیم گیری ایشان بیشتر شده و هم خطای وی به مراتب کمتر می شد.

نتیجه طبیعی چنین فرآیندی کسب توانمندی در تبدیل تهدیدها به فرصت است. به گونه ای که وقتی آمریکا عراق را اشغال کرد حاج قاسم از دل چنین بحرانی حشدالشعبی را متولد کرد که این سازمان نیز با جمهوری اسلامی، حزب الله، انصارالله دفاع وطنی، فاطمیون و زینبیون پیوند خورده و وحشت را در دل دشمن ایجاد می کند. وقتی جمهوری اسلامی پهلپاد آمریکایی را ساقط کردند آنها تصمیم گرفتند که به ما حمله کنند. جمع بندی این بحث سه روز طول کشید تا در روز سوم رئیس ستاد آمریکا خطاب به ترامپ گفت «ما می توانیم به ایران حمله کنیم و آغازگر جنگ باشیم. ولی پایان دهنده آن نیستیم. ما تمام توانمان این است که با یک جنگ کوتاه مدت یک پیروزی خوب به دست بیاوریم. ولی اگر این جنگ فرسایشی شود ما نمی توانیم غالب شویم و چنین موضوعی را تضمین نمی کنیم و ایرانی های از این قابلیت برخوردار می باشند.» برآورد اطلاعاتی آنها در خصوص توان نظامی ایران چنین چیزی است و قی این اطلاعات در اختیار رئیس جمهور آمریکا قرار گرفت در دقیقه آخر از حمله به ایران منصرف شده و در مصاحبه ای که بعد از آن انجام داد از ایران به خاطر هدف قرار ندادن هواپیمای سرنشین دار آنها تشکر کرد. چه می شود که در سند چشم انداز هدف گذاری ما این است که در سال ۱۴۰۴ به قدرت اول نظامی منطقه تبدیل شویم اما هنوز چند سال از این زمان باقی مانده و به اذغان خود آمریکایی سپاه پاسداران قوی ترین ارتش منطقه محسوب می شود؟ اکنون ما در منطقه حرف اول را می زنیم و هر طرحی که آمریکا، اسرائیل، عربستان و یا گروه های تکفیری در منطقه پیاده کرده اند با شکست مواجه است. چرا که در این طرحها ملاحظه قدرت جمهوری اسلامی لحاظ نشده و یا حتی برای تقابل با ایران طراحی شده اند که هر دو نگرش محکوم به شکست است. تلاش عربستان برای اشغال یمن نمونه ای از این تحرکات است. وقتی از خود آنها سوال می شود که چرا هنوز

به موفقیت نرسیده‌اند پاسخ آنها یک کلمه است: ایران! ایران مگر چه کرده است؟ آنها دریا را بسته‌اند؛ هوا را بسته‌اند و زمین را هم محاصره کرده‌اند. ایران چگونه و از چه طریقی توانسته است موشک بالستیک یا امکانات دیگر را به یمن برساند؟ این اصلاً شدنی نیست. پس یمن چگونه قدرت مقابله با عربستان را پیدا کرده است؟ چرا عربستان در تمام طرح‌های خود شکست خورده است؟ ارتجاع عرب و صهیونیست در همه طرح‌های خود در منطقه شکست خورده‌اند. در معامله قرن نیز که ترامپ همه حیثیت خود را پای آن گذاشته است نیز حتماً شکست خواهند خورد. کما آن که در جنگ ۳۳ روزه و ۵۱ روزه و ۲۲ روزه و همه نبردهای نظامی بعد از سال ۲۰۰۰ مرتباً شکست خوردند.

آمریکایی‌ها چه در دوران بوش پسر، چه در دوران اوباما و چه در دوران ترامپ یعنی از سال ۲۰۰۰ به بعد در همه این چهار دوره، مدام در منطقه شکست خورده‌اند. نقطه اوج طرح‌های آنها هم گروه‌های تکفیری‌ها بودند که با همه امکانات خود و جلب حمایت همه جانبه بسیاری از کشورهای دنیا در منطقه وارد شدند تا به خیال خود کار را تمام کنند. اما در پایان کار، ایران در ابعاد مختلف جنگ سخت، نیمه‌سخت و نرم به قدرت اول نظامی منطقه تبدیل شد. البته در داخل کشور بعد سخت و نیمه‌سخت آن چندان مطرح نیست چرا که درون مرزها کشور با جنگ نظامی مواجه نیست و کار امنیتی نیمه سخت نیز چندان بالا نیست. کار سپاه در کشور بیشتر از نوع جنگ نرم یعنی فعالیت‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و قدرت سازی است. چرا بعضی از مدیران ما در فرآیند مدیریت این مسائل موفق نبوده‌اند؟ چون این سیر تکامل و بلوغ را طی نکرده‌اند؛ قطعاً اگر این سیر توسط مدیران کشور طی شده و این نوع تفکر به تدریج در مدیریت کشور حاکم شود در عرصه‌های مختلف پیروز خواهیم شد. مگر می‌شود کشوری که از لحاظ منابع، ژئوپلیتیک و فرهنگ غنی بوده و دست برتر را دارد نتواند به موفقیت دست پیدا کند؟ دلیل عدم موفقیت‌ها در عملکرد بد مسئولان نهفته است و این موضوع نیز به نوبه خود به عدم توجه مناسب به تفکر راهبردی و مدیریت صحیح راهبردی مربوط می‌باشد.

رویکرد ما در مقاومت این بود که به جای تکیه بر تجهیزات و امثال آن با تمسک به قرآن شرط پیروزی به اذن الله دانستیم و گفتیم همه چیز دست خداست. سردار سلیمانی یکی از محاسن بسیار خوبی که داشتند و در مکتب ایشان باید حتماً آن را مورد اشاره و تاکید قرار داد همین نکته است که آن شهید بزرگوار تمام تلاش خود را به کار برده و خود را تمام و کمال در راه خدا وقف کرده بود و به دنبال آن بود که کاری کند که رضای خدا و

اهل بیت را به دنبال داشته باشد. این یک رویکرد است و همه توفیقات جمهوری اسلامی نتیجه آن است. واقعیت آن است که ایران در زمان شاه نیز قدرت اول منطقه بود اما این قدرت در دست سیاست‌های آمریکا اسیر بود. اکنون ایران به قدرت اول و در عین حال مستقل در منطقه تبدیل شده و به جایی رسیده که همه سیاست‌های آمریکا را به چالش می‌کشد.

اگر بخواهیم تفکر شهید سلیمانی را ارزیابی کنیم و به این سوال پاسخ دهیم که چرا سردار سلیمانی با دست خالی توانست بالاترین توفیقات را کسب کرده و با عبور از سخت‌ترین و دشوارترین بن‌بست‌ها همه تهدیدها را به فرصت تبدیل کند یعنی نه تهدیدها را رفع کرد توانست آنها آنها را به فرصت تبدیل کند باید دلیل آن را در همین شیوه مدیریت جستجو کرد.

مرور تراز تجاری کشور، تاثیر این واقعیت را در اقتصاد کشور نیز نشان می‌دهد. درست است که ما هشت سال با عراق جنگیده و میلیون‌ها دلار در این جنگ خرج کرده بودیم و علاوه بر آن چندین هزار نفر در این جنگ شهید شده و بسیاری از زیرساخت‌های کشور نیز از بین رفت اما شهید سلیمانی در عراق کاری کرد که امروز تراز تجاری ایران و عراق چهارده میلیارد دلار به نفع ایران است. این در حالی است که هنوز ظرفیت بیشتری برای استفاده از این فرصت را داریم و می‌توانیم این رقم را به چهل تا پنجاه میلیارد دلار نیز برسانیم. اما شیوه مدیریت کشور به دنبال استفاده از این فرصت نیست. در حالی که بصره نیاز شدیدی به برق داشته و فاصله مرزهای ایران تا این شهر تنها حدود ۲۵ کیلومتر است نتوانسته‌ایم از این فرصت استفاده خوبی به عمل آوریم. در نقطه مقابل، کشور ترکیه، با اعزام کشتی به خلیج فارس و نصب ژنراتور بر روی آن از این فرصت بهره‌برداری می‌کند. دولت عراق از این توانمندی برخوردار است که هزینه واردات برق را پرداخت کند و ما می‌توانیم در شهرهای مرزی استان خوزستان، مبادرت به سرمایه‌گذاری بر روی احداث نیروگاه کرده و برق این مناطق را تامین کنیم. اما ما ترجیح داده‌ایم که مازاد مصرف داخلی را به این کشور صادر کنیم که طبیعتاً در تابستان به دلیل افزایش مصرف داخلی، صادرات ما با افت مواجه شده و نارضایتی مردم و دولت عراق را به دنبال خواهد داشت. این اشتباهی است که مرتکب می‌شویم و سعی می‌کنیم آن را توجیه کنیم.

ما مخازن مشترکی با عراق داریم. آمریکایی‌ها در این مناطق کانال زده و نفت متعلق به ما را استخراج می‌کنند. ما می‌توانیم با عراق پالایشگاه‌های مشترک احداث کرده و از این طریق تحریم‌ها را دور زده و نفت خود

را صادر کنیم. از این چنین فرصت‌ها موارد متعدد دیگری می‌توان مثال زد. اما متأسفانه اراده لازم برای استفاده از آنها وجود ندارد.

مهم است که شما به چه کسی اتکا می‌کنید؟

این قانون و سنت الهی است: «ان تنصرالله ینصرکم» اگر مومن باشید خداوند شما را یاری خواهد کرد. خداوند در آیات ۱۷ تا ۱۹ سوره اسرا می‌فرماید سنت الهی این است که هر کسی در هر راهی تلاش کند به آن دست خواهد یافت. اما وقتی برای خدا تلاش کنید او از جایی که شما گمان نمی‌کنید شما را روزی خواهد داد. چه می‌شود که در بحبوحه کرونا اقتصاد جهان از بین می‌رود؟ یک فرضیه جدی این است که ویروس کرونا را خود آمریکایی‌ها برای به زمین زدن اقتصاد چین در جهان منتشر کردند. اما همین ویروس منجر به تضعیف شدید قدرت و اقتصاد آمریکا شد و ترامپ را تا مرز سقوط پیش برده است. بحران‌های اجتماعی فراوانی در پی این شرایط ایجاد شده و اعتراض به تبعیض نژادی به یکی از موضوعات جدی در این کشور تبدیل شده است.

بحث‌های متنوعی در خصوص این موضوع می‌توان مطرح کرد. به نظر می‌رسد موضوع نیت یک مفهوم و کلیدواژه جدی در این خصوص می‌باشد. به تعبیر دینی «الاعمال بالنیات» و در ادبیات علم مدیریت نیز می‌توان آن را به عنوان نوع تفکر و نگاه برشمرد. این در صورتی است که نیت در ظاهر ما به ازای عینی نداشته و پدیده‌ای ذهنی است. نیت یعنی آن که انسان در ذهن خود چگونه فکر می‌کند و چگونه تصمیم‌گیری می‌کند. پس می‌توان گفت قبل از نیت یک مرحله تفکر وجود دارد. من با چه تفکری به میدان تصمیم‌گیری می‌روم؟ تفکری که خدامحور و مبتنی بر تفکر الهی و انقلاب اسلامی است یا تفکری که به با کدخدا و آمریکا و قدرت‌های بزرگ جهان امید بسته است؟ اگر رویکرد نخست یعنی تفکر خدامحور انتخاب شود سنت الهی هم بر نصرت و یاری مومنان تعلق خواهد گرفت. یکی از ویژگی‌های حاج قاسم این بود که به سنت الهی پایبند بود و به آن باور و اعتقاد داشت و به دلیل همین عقایدش پیروز میدان بود. خود شهید سلیمانی تعریف می‌کرد در سامرا شرایط سختی پیش آمده بود به گونه‌ای که داعش تقریباً همه چیز را گرفته و به بن بست رسیده بودند. ایشان به تنهایی به حرم امامین عسکری رفته و از شب تا صبح در خلوت آنجا به تعبد و تهجد پرداخته و به این ائمه متوسل می‌شود. فردای همان شب ناگهان گشایش و فرجی در منطقه ایجاد شده و بن‌بست‌ها شکسته می‌شوند. این همان تعبیر قرآنی است که «و الذین جاهدوا فینا لنهزینهم سبلنا» با توکل به خدا راه هدایت آشکار شده و بن‌بست‌ها باز می‌شوند. این موضوع

حتی در مباحث شخصی نیز صادق است. اگر به خدا توکل کنیم پاسخ آن را خواهیم گرفت و اگر مسیر مقابل آن را انتخاب کنیم هم آثار همان راه را خواهیم دید. حاج قاسم در تحولات اینطور عمل می کرد. در مباحث داخلی هم اگر همینطور عمل شود قطعاً پیروز دست یافتنی خواهد بود. کشور ما از همه امکانات لازم برای رشد و پیشرفت برخوردار است؛ از نیروی جوان برخوردار است؛ در علم به توانمندی های مناسبی دست یافته است و سرمایه و امکانات لازم برای حرکت در این مسیر را در اختیار دارد. این یک بحث کاملاً فنی است که مدیران رویکرد تراز انقلاب اسلامی و مبتنی بر مبانی اعتقادی را انتخاب کنند یا نقطه مقابل آن را.

سوال: بعضی از ویژگی هایی که برای شهید سلیمانی مطرح شد در چارچوب کلی آن به خوبی تبیین گردید. اما برای درک بهتر این موضوعات، لطفاً مصادیق بیشتری بیان کنید. مثلاً در خصوص نحوه تمرکز بر اهداف عملیاتی و کلان نگری و در عین حال جزئی نگری لطفاً مصادیقی از رفتارهای ایشان بیان کنید. مواردی که مطرح شد برای افرادی که با ایشان از نزدیک تعامل داشتند به خوبی قابل درک است. اما دیگران دوست دارند با ذکر مصادیقی از رفتار و عملکرد ایشان، اصول و شاخص های تفکر و مدیریت راهبردی ایشان را درک کنند. بیان این موضوعات می تواند دستاوردهای خوبی برای جامعه علمی نیز داشته باشد که به جای بررسی تجارب شرکت های خارجی، عملکرد شهید سلیمانی را مورد مطالعه قرار دهند.

پاسخ دکتر مبینی دهکردی: مثال های مختلفی در خلال مباحث ذکر شد. داعش یکی از این نمونه هاست. استراتژی کلان این بود که آمریکا باید در منطقه شکست بخورد. داعش با این هدف وارد منطقه شده بود که نظام سوریه را ساقط کند. آیا آنها با بشار اسد مشکل بنیادینی داشتند؟ جواب این سوال منفی است. پس چرا به سوریه حمله کردند؟ تحلیل آنها این بود که اگر سوریه را ساقط کنند پیوستگی فرهنگی و جغرافیایی مقاومت را قطع خواهند کرد و اگر این پیوستگی قطع شود ایران دیگر نمی تواند به حزب الله و حماس و جهاد اسلامی فلسطین کمک کند. آنها تصور می کردند با ایجاد این گسست جغرافیایی و فرهنگی، شاهرگ حزب الله را قطع کرده و عملاً کار آن یک سره می شود. وقتی کار مقاومت تمام شود سرپنجه های قدرت جمهوری اسلامی در منطقه قطع خواهند شد و وقتی این اتفاق بیفتد جمهوری اسلامی به سرعت ضعیف شده و مقابله آن بسیار ساده خواهد بود. استراتژی دشمن این بود و حاج قاسم هم به خوبی این مسئله را فهمیده و برای مقابله با آن هدف گذاری می کرد. بر اساس

همین تحلیل هدف‌گذاری شهید سلیمانی این بود که دولت بشار اسد به عنوان دولت قانونی سوریه و یکی از محورهای اصلی مقاومت باید در منطقه حفظ شود. یعنی کمک شهید سلیمانی به دولت سوریه تنها کمک به بشار اسد نیست. بلکه کمک به مقاومت و حفظ منافع ملی و ارتقاء امنیت ملی کشور ما در کل منطقه است. این دو هدف کلان است که در تقابل با یکدیگر قرار گرفته و تلاش‌های شهید سلیمانی غلبه هدف جبهه خودی را به دنبال داشت. اما برای تحقق این هدف کلان باید مسائل جزئی و عملیاتی نیز بررسی می‌شدند تا بر اساس آنها پازلی برای رسیدن به هدف فوق شکل بگیرد. سوالاتی از این قبیل که امکانات در دسترس شما در سوریه چیست و چه چیزی در این کشور دارید؟ فرصتها و ضعف‌های شما در این منطقه چیست و سوالات مشابه دیگر که پاسخ آنها به شما کمک می‌کند تا منابع و مقدرات جبهه خودی، جبهه رقیب و جبهه دشمن را بشناسید (جمهوری اسلامی در سوریه هم با دشمن مواجه است و هم با رقیب) پیش‌تر نیز اشاره شد که حاج قاسم شخصیت آینده‌نگری بود و در عین حال که به آینده نگاه می‌کرد گذشته و حال را هم مد نظر قرار می‌داد و به کمک آن از دل رخدادها موفق به بیرون کشیدن روندها شده و از این طریق به تحلیل‌های راهبردی مختلفی می‌رسید.

برنامه‌ریزی برای فتح نبل‌الزهره نمونه‌ای از این رویکرد می‌باشد. این برنامه‌ریزی مربوط به زمانی بود که نیمی از حلب در تصرف داعش و نیمی از آن در تصرف نیروهای خودی بود و عملیات برای بازپس‌گیری کامل آن به بن‌بست خورده بود. در این شرایط جبهه مقاومت تصمیم گرفت قوای خود را بر آزادسازی فوعه و کفریا متمرکز کند که نبل‌الزهره در سمت شمال این منطقه قرار داشت دشمن متوجه نقشه ما شد و علی‌رغم اختلافاتی که بین گروه‌های مختلف تکفیری وجود داشت در این منطقه علیه جبهه مقاومت با یکدیگر متحد شده و تمام توان خود را برای جلوگیری از اجرای این طرح به کار بستند. به همین دلیل وقتی خان‌طومار به تصرف ما درآمد آنها در بعضی مناطق دست به تحرکات آفندی زده و منطقه را بازپس گرفتند. به همین دلیل نتوانستیم در آن مقطع زمانی توفیق چندانی در آنجا به دست بیاوریم. در این شرایط به طور منطقی باید به دنبال یک طرح جایگزین می‌رفتیم. چرا که به رغم مشخص بودن اهداف کلان، اهداف جزئی انتخاب‌شده موفقیت‌آمیز نبوده است. اما این موضوع نباید به عنوان بن‌بست تلقی شده و این تصور ایجاد شود که کار به آخر رسیده است. در این مرحله با طراحی‌های مختلف، نهایتاً چهار راهکار ویژه به دست آمد و از میان آنها سخت‌ترین راهکار که در ارزیابی‌ها احتمال موفقیت آن کمتر از ده درصد تخمین زده می‌شد انتخاب شد. چرا که مزیت راهکار مزبور، غافلگیری کامل دشمن

بود. وقتی جهت عملیات تغییر کرد ۶۸۰ پایگاه کلیدی دشمن با غافلگیری شدیدی مواجه شدند. حتی افرادی که جزء هسته‌های اصلی در جنگ طالبان بودند دچار غافلگیری شدند. این موفقیت یکی از مقاطع تاریخی در نبرد با داعش محسوب می‌شود. تا قبل از آن بین جبهه عراق و سوریه به دلیل نبود اتصال جغرافیایی، الحاق مناسبی وجود نداشت و برای عزیمت از عراق به سوریه باید منطقه را دور می‌زدیم. همچنین یکی از مشکلاتی که در نبرد با داعش با آن مواجه بودیم سرعت بالای تحرک این گروه بود. چندین بار اتفاق افتاد که ما با انجام عملیات منطقه‌ای را آزاد کرده بودیم اما ظرف مدت چند ساعت چند هزار تویوتا به آن نقطه حمله می‌کردند. اما در عملیات نبل‌الزهرها بخش عمده‌ای از کادرهای تیمی داعش، از بین رفته و به دلیل غافلگیری پیش‌آمده و سهمگین بودن حمله ما، تعداد زیادی کشته نیز دادند و تا آنها بخواهند نیروهای خود را از منطقه جمع کنند رزمندگان جبهه مقاومت توانستند از کادرهای کلیدی آنها عبور کرده و به تعبیری می‌توان گفت که کمر داعش در آنجا شکسته شد. این موفقیت آنقدر بزرگ بود که از عملیات نبل‌الزهرها تا پیام حاج قاسم به رهبر انقلاب در خصوص هزیمت داعش، کمتر از ۶ ماه فاصله بود. چرا روند تحولات در این مدت ناگهان اینقدر سرعت یافت؟ جالب است بدانید در همین ایام پدر سردار سلیمانی فوت کرد و ایشان مجبور شد برای مراسم ترحیم ایشان به ایران بازگردد. اما بلافاصله بعد از مراسم به فرودگاه رفته و به سوریه بازگشت. چون عمیقاً متوجه شده بود که دشمن در ضعف راهبردی قرار گرفته و نباید به او فرصتی برای بازسازی قوای خود داد. اگر این فرصت به داعش داده می‌شد باز هم به یک گرگ درنده تبدیل می‌شد و باید پیش از این که چنین اتفاقی می‌افتاد کار داعش تمام می‌شود. مجموعه این عملیات‌ها تا تصرف بوکمال ادامه یافت و بعد از آزادسازی این نقطه پیام پایان حکومت داعش را برای مقام معظم رهبری ارسال کرد.

در برنامه‌ریزی و اجرای مجموعه این طرح‌های عملیاتی، نگاه سیستم و راهبردی از هم جدا نبودند. اساساً صاحبان تفکر راهبردی باید تفکر سیستمی قوی‌ای نیز داشته باشند. شاید بتوان گفت یکی از ویژگی‌های حاج قاسم نیز تفکر سیستمی ایشان است. ایشان به شدت انسان منظم و دقیقی بودند و نظراتی که در امور مختلف داشتند زیبا و جذاب بود.

مصادیق متعدد دیگری را نیز می‌توان در خصوص مدیریت شهید سلیمانی برشمرد. این نکته که حضرت آقا درباره شهید سلیمانی، ایشان را به عنوان یک مکتب و راه معرفی می‌کنند یعنی حاج قاسم تنها یک شخص نیست

و این مکتب باید به خوبی معرفی شود. دانشگاه جامع امام حسین می تواند این موضوع را مورد بحث آکادمیک قرار دهد و البته در این مسیر نباید دچار شتاب زدگی شد. باید مسیر شناخت مکتب فکری ایشان، با تامل و قدرت علمی مناسبی طی شود تا بتوان بر اساس نتایج آن یک فرایند سیستمی و تفکر مدیریتی اثرگذار شکل بگیرد. ما باید بدانیم اتکا به خدا یا امید بستن به کدخدا کدام یک بیشتر جواب می دهد. این موضوع هم در ساحت زندگی فردی قابل طرح است و هم در ساحت زندگی سازمانی و اجتماعی. این همان مسیری است که در بیانیه رهبر انقلاب به عنوان گام دوم انقلاب نامگذاری شده است.

باور و تفکر فوق باید در بین آحاد جامعه ایجاد شود و متأسفانه در حال حاضر مردم با آن چندان آشنا نیستند. یکی از ظلم هایی که به انقلاب اسلامی، امام، مقام معظم رهبری و شهدا می شود همین است که مکتب فکری آنها به نسل جوان معرفی نشده است. این مشکل متأسفانه در دانشگاه ها نیز وجود دارد و عمق مباحثی که در این خصوص صورت می پذیرد چندان بالا نیست. حال آن که یکی از رسالت های ما تبیین مناسب این موضوعات می باشد. اگر بتوانیم این مسائل را خوب تبیین کنیم و مردم و جوانان بتوانند این راه پیموده شده و تجربه کسب شده را به طور ملموس درک کنند بسیاری از مشکلات کشور حل خواهد شد. یکی از مشکلات کشور همین است که دولتمردان به این مسائل باور نداشته و می خواهند مسیر دیگری را در پیش بگیرند که در ظاهر ساده تر است. خداوند هم در قرآن کریم در پاسخ به همین افراد فرموده است اگر از من غافل شوید من هم از شما غافل خواهم شد. چنین مدیرانی دست آخر هم طلبکارانه مدعی می شوند که نگذاشتند کار کنیم. گاه خود همین مدیران وقیحانه این شعار را درباره جمهوری اسلامی سرمی دهند که «این خانه از پای بست ویران است.» پای بست این خانه تفکر شماسست. اگر آن را تغییر دهید همه چیز تغییر خواهد کرد. حاج قاسم یک سبک تفکر راهبردی مبتنی بر مکتب فکری انقلاب اسلامی بود و اگر بخواهیم دقیق تر بگوییم این تفکر راهبردی تراز انقلاب اسلامی و مکتب فکری امام و مقام معظم رهبر است. که بهترین آن انقلاب است.

وقتی کسی باور داشت که نمی شود آمریکا را شکست داد طبیعتاً به دنبال سازش با این کشور خواهد بود تا بعد از آن مشکلات را حل کند. اما رویکرد دیگر این است که می شود آمریکا را شکست داد و بر آن غلبه پیدا کرد و به قدرت برتر تبدیل شد. حاج قاسم رویکرد دوم را انتخاب کرد و توانست از آن جواب مناسبی نیز بگیرد. وظیفه ما این است که این طرز تفکر را به خوبی تبیین کرده و آن را به عنوان یک الگو به زیبایی به جامعه، مردم، جوانان

و نخبگان معرفی کنیم. وقتی چنین مکتبی شکل گرفت دیگر کسی دنبال نسخه‌های بدلی نخواهد رفت و وقتی هنر انقلاب با اعجاز چنین تفکراتی ایجاد شد دور تمام مکاتب دیگر خط بطلان کشیده خواهد شد.

تعداد زیادی از مبارزان انقلابی پیش از پیروز انقلاب اسلامی برای آموزش نظامی به فلسطین می‌رفتند. چون فلسطینی‌ها الگوی مبارزه بودند. شهید چمران، سرلشگر صفوی و تعداد زیادی از شخصیت های انقلابی در آنجا آموزش دیده بودند. جالب بود که این افراد وقتی می‌خواستند به ایران بازگردند به تقلید از فلسطینی‌ها چفیه‌ای به دور گردن خود می‌انداختند و این موضوع به نوبه خود به یک برند تبدیل شده بود. اما در کمتر از پنج سال از پیروزی انقلاب اسلامی، تمام این الگوها و مکاتب فرو ریخت و اسلام ناب محمدی که انقلاب اسلامی آن را مطرح کرد در جهت احیای هویت اسلامی بروز و ظهور پیدا کرد. بعد از آن بود که رزمندگان بسیجی جمهوری اسلامی به الگویی برای دیگران تبدیل شدند و بر تفکرات سوسیالیسم در فلسطین و ناسیونالیسم در دیگر کشورها خط بطلان کشیده شد و بعد از آن هم کمونیسم که یکی از مکاتب ساخته دست بشر است بطور کامل فروپاشیده شد و اسلام به یک الگوی مبارزاتی بسیار زیبا تبدیل شد. دشمن وقتی نتوانست بر این الگو غالب شود دست به درست کردن اسلام بدلی زد. داعش نمونه‌ای از همین برنامه‌هاست که به نام اسلام به دنیا معرفی شد تا از رشد فزاینده اسلام‌گرایان در آمریکا و اروپا و بقیه جهان جلوگیری کند و تا حدودی هم در این مسیر موفق بودند. چرا که از طریق رسانه‌ها و انجام عملیات روانی، تصاویر مختلفی از دولت اسلامی عراق و شام را برای مردم دنیا پخش کردند تا به آنها نشان دهند که اسلام دینی سرشار از خشونت است و سر بریدن، ترور و وحشی‌گری جزئی از آن است. آنها از این طریق در بین مردم همه جهان ترس زیادی ایجاد کرده و جلوی رشد اسلام‌گرایی و توجه به فضایل اخلاقی را تا حدودی گرفتند.

اگر بخواهیم این پدیده را ارزیابی کنیم مشاهده می‌شود که رشد اسلام در محیط بیرونی آن فزاینده ولی در محیط درونی آن رو به کاهش است. این موضوع به چه برمی‌گردد؟ به این که چه تفکری حاکم باشد؛ چگونه مدیریت انجام شود؛ سیاستگذاری‌ها چگونه باشد و این سیاست‌ها چگونه به اجرا درآید. هر جا که خوب حرکت کنیم نتیجه خوب هم خواهیم گرفت و هر جا که بد عمل کنیم نتیجه هم نامطلوب خواهد بود. ما باید از تفکر حاج قاسم الهام گرفته و از طریق آن عبرت‌آموزی کرده و بصیرت خود را افزایش دهیم. چنین کاری حتماً نتیجه ارزشمند و مقبولی حاصل خواهد کرد.

سوال: اشاره شد که حاج قاسم از توانمندی های ذاتی مدیریت نیز برخوردار بودند و بقیه را در یک فرآیند رشد پایایی به بالا کسب کرده بودند. سوال این است که آیا کسی که از چنین توانمندی هایی برخوردار است خود به خود پیدا میشود و بعد مسئولان مافوق روی آن کار می کنند یا باید او را پیدا کرد؟

پاسخ دکتر مبینی دهکردی: بر اساس مبانی اسلامی می توان یک فرآیند شش مرحله ای را برای کادر سازی متصور بود. اولین مرحله کشف است؛ . بعد از کشف نوبت به نشان سازی می رسد مرحله سوم بر کشف استعداد متمرکز است. چهارمین مرحله، آموزش و تمرین می باشد. مرحله پنجم ورزش دادن این افراد و دادن فرصت- هایی به او در میدان عمل است تا بتوان با آزمون و خطا مهارت او را افزایش داده و از طریق بازخورددهی نوعی بهبود مستمر در توان مدیریتی وی ایجاد نمود. در ادامه آرام آرام سیرگردش طولی برای این افراد ایجاد شده و در کنار آن یک کانون ارزیابی تشکیل می شود تا این افراد مرتباً مورد ارزیابی و توسعه مهارتی قرار گیرند و علاوه بر این اگر به تمرین میدانی نیاز دارند میدان وسیع تری در اختیار آنها قرار داده می شود تا استعداد نهفته و بالقوه وی آرام آرام فرصت ظهور پیدا کند. در این فرایند چنین نیروهایی به تدریج به کادری قوی تبدیل می شوند؛ چون خود او باید بر ترس هایش غلبه کرده و به توانمندی های خود باور پیدا کند. در سیره انبیاء نیز همین موضوع مشاهده می شود. وقتی موسی به پیامبری مبعوث شد از خداوند خواست تا برادرش هارون نیز در کنار او حضور داشته باشد. حضور هارون قوت قلبی برای موسی بود و در عین حال برنامه ای برای کادر سازی بعد از جناب موسی نیز بود با آن که هارون زودتر از ایشان از دنیا رفته و شخص دیگری جانشین او می شود اما این فرایند طی شده است. همین فرآیند رشد برای خود موسی نیز پیش از آن اتفاق افتاده و ده سال از عمر خود را نزد شعیب پیامبر گذرانده بود. از این نمونه ها در سیره انبیا فراوان است و همه آنها بر این ایده استوار است که فرصت بروز استعداد افراد به شکل مناسبی فراهم آمده و بتوانند توانمندی های خود را در میدان عمل نشان دهند تا مورد آزمون و آزمایش و محک و تجربه قرار بگیرد. در چنین فرآیندی به تدریج جوهره اصلی فرد شکل گرفته و می تواند در مسیرهای دشوار و افق های بلند گام بردارد.

سوال: اشاره شد که یکی از مسائل در عراق، تشکیل حشدالشعبی و فتوای آیت الله سیستانی در این خصوص بود. اگر بخواهیم این موضوع را با بحث پیش‌برندگی در تفکر حاج قاسم تملیق کنیم آیا حاج قاسم تأثیری در صدور فتوای جهاد آیت‌الله سیستانی داشته و اقدامی در خصوص آن انجام داده بودند؟

پاسخ دکتر مبینی دهکردی: سردار سلیمانی گفتگویی با آیت الله سیستانی داشته و ضمن تبیین خطر داعش، عواقب وخیم عدم صدور این فتوا را نیز را به ایشان متذکر شدند. بعد از این صحبت که حدود دو ساعت به طول کشید آیت‌الله سیستانی فتوای جهاد را صادر کردند. یعنی دقیقاً ایشان در تعاملی که با آیت الله سیستانی به عنوان مرجعیت شیعه عراق داشتند نقش مهمی در صدور این فتوا دارا بودند.

در جلسه‌ای با حضور ایشان مشغول بررسی بعضی مسائل بودیم. ناگهان از عراق تماس گرفته و مساله داعش را به ایشان اطلاع داده و متذکر شدند که داعشی‌ها به ده کیلومتری بغداد رسیده‌اند. فردای آن روز فتوای جهاد از آیت‌الله سیستانی گرفته شد. آن فتوا منجر به ایجاد یک روح حماسی در بین جوانان عراق شد و بیش از دو میلیون و دویست هزار نفر نیروی شیعه عراقی برای جهاد ثبت نام کردند. این اتفاق در شرایطی افتاد که کل ظرفیت آموزش نظامی ما در ایران و عراق برای دوره‌های فشرده یک ماهه مجموعاً پانزده هزار نفر بود و در نهایت ده تا پانزده درصد ثبت‌نام شدگان، تحت قرار گرفتند و بدون پشتوانه حمایت دولت نیرویی به استعداد دویست و هفتاد هزار آموزش و سازماندهی شد. نقطه شروع این حرکت، فتوای آیت‌الله سیستانی بود و بعد از آن به تدریج این جریان شکل گرفت. خوب است بدانید فشار داعش در ابتدای کار به حدی بود که بعضی از تحلیلگران سیاسی، کار عراق و سوریه را تمام شده تلقی کرده و سردار سلیمانی را پیشاپیش به عنوان عامل این شکست‌ها معرفی می‌کردند. یکی از ویژگی‌هایی که در آینده در تبیین شاخص‌های تفکر و مدیریت راهبردی شهید سلیمانی به آن اشاره خواهد شد موضوع مدیریت و رهبری است. سردار سلیمانی یک مدیر صرف نبود. ایشان رهبری برخوردار از ویژگی‌های کارزماتیک قوی بودند. شخصیت امیرالمومنین الگوی تام و تمام چنین رهبرانی است. آن حضرت یک شخصیت چند وجهی بود. ایشان وقتی با کودکان یتیم مواجه می‌شدند در نهایت خشوع و خضوع بودند. اما در مبارزه با عمر بن عبدود شخصیت حماسی و مبارز ایشان تماشایی است. شهید مطهری این موضوع را کتاب جاذبه و دافعه امیرالمومنین به خوبی تبیین کرده‌اند. حاج قاسم نیز یکی از شیعیان خالص مکتب علوی بود و به معنای واقعی کلمه در مقابله با خصم شجاع قوی و محکم و در مقابل دوستان خودی، بسیار رئوف و مهربان و همچون

پدری دلسوز بود. این ویژگی‌ها تا اندازه‌ای در همه ما وجود دارد. اما شهید سلیمانی آنها را به خوبی پرورش داده بود.

سوال: تفکر راهبردی از دیدگاه غرب و از دیدگاه جمهوری اسلامی و حاج قاسم چه شاخصه‌هایی دارد که بتوانیم برای آن بحث عراق و سوریه را مقایسه زوجی کنیم و بررسی کنیم؟

پاسخ دکتر مبینی دهکردی: ممکن است شاخص‌ها مشابه باشند ولی جوهره و ماهیت متفاوتی دارند. همین موضوع نگاه به عقل در تمدن اسلام و غرب که مفصلاً توضیح داده شد نمونه‌ای از این تفاوت‌هاست نگاه غرب به مدیریت نگاه مادی است. آنها هم کل‌نگری و جزءنگر را مورد تاکید قرار می‌دهند. اما این کل‌نگری بر مبنای نگرش و ابزار مادی شکل می‌گیرد و حال آن که در انقلاب اسلامی، کل‌نگری بر مجموع مسائل مادی و معنوی استوار است. ما بر این اعتقادیم که توجه توأم به هر دو سطح فوق نتیجه‌آفرین است و نه ابزارهای مادی به تنهایی و نه معنویت صرف پاسخ‌گوی نیازهای بشری نیستند. در تفکر راهبردی در مدیریت اسلامی این دو عنصر با همدیگر عجین و ممزوج هستند و همین امر باعث دستیابی به نتایج عالی می‌گردد.

در صدر اسلام هم همین‌گونه بود. مسلمانان در جنگ بدر با آن که تعداد اندکی بوده و از امکانات چندانی نیز برخوردار نبودن به خاطر قدرت اراده و عزم و ایمان بر سپاه مشرکان برتری یافتند و بر آنها پیروز شدند. اما در جنگ احد به غنیمت‌های جنگی طمع کرده و مولفه‌های معنوی تا حدودی کمرنگ شد. نتیجه نیز آن شد که علیرغم توفیق اولیه، در نهایت در جنگ شکست خوردند.

اگر به مسائل معنوی توجه نکنیم و به تعبیر عارفانه آن دست عنایت الهی از سر ما برداشته شود چنین اتفاقاتی کاملاً طبیعی است. به ویژه آن که طرف مقابل در مسائل مادی به شکل قابل توجهی از ما پیشرفته‌تر است. آنچه که انقلاب اسلامی را معنادار کرده و به آن قدرت غلبه بر دشمنان می‌دهد همین بد معنوی البته در امتزاج با مسائل مادی است. در این صورت هیچ قدرتی حریف آن خواهد شد. نمونه آن در ۲۱ بهمن ۵۷ است که عموم دلسوزان و اطرافیان امام نگران حکومت نظامی بودند. اما امام بعد از دو رکعت نماز و توسل به ائمه اطهار، به حضور مردم در خیابان‌ها فتوا دادند و از ساعت چهار بعد از ظهر تا چهار صبح ظرف دوازده ساعت سرنوشت انقلاب اسلامی رقم می‌خورد. اگر امام خمینی آن تصمیم قاطع را نمی‌گرفتند و یا امتزاج بین عقلانیت و معنویت اتفاق نمی‌شد اتفاقات دیگری می‌افتاد. مرحوم آیت‌الله طالقانی در آن زمان در کنار امام حضور داشتند. اما با این

اقدام بوده و آن را به شدت خطرناک می دانستند. تصور ایشان این بود که چنین تصمیم حداقل دو میلیون کشته به دنبال خواهد داشت. حال آن که ارتش تصمیم داشت در آن ساعات، رهبران انقلاب را قتل عام کرده و از این طریق کار انقلاب را یکسره بکند. اما امام خمینی با تکیه بر عناصر معنوی، نه تنها این تهدیدات را از بین برد بلکه آن را به فرصتی عالی برای کسب فتح و پیروزی تبدیل کرد.

مشابه همین موضوعات در واقعه طبس نیز دیده می شود. در خاطرات مرحوم حاج احمد آقا چنین آمده است که آن شب ساعت چهار نیمه شب، امام خمینی به امامزاده صالح مشرف شده و در آنجا دست به دعا و توسل برداشتند. وقتی ساعت هفت صبح به جماران بازگشتند و رادیو را روشن کردند اخبار مربوط به طوفان شن پخش می شد. فردای آن روز امام خمینی در سخنرانی خود این صحبت را مطرح کردند که شن ها مامور چه کسی بودند و این کار خدا بود. وقتی خرمشهر بعد از آن همه مبارزه سخت و طاقت فرسا آزاد شد امام فرمودند خرمشهر را خدا آزاد کرد. در ماجرای یکی از کودتاها نیز سگی را که باعث لو رفتن عملیات شده بود مأمور خدا دانستند.

این مسائل با نگاه عقلانی محض و ابزار مادی قابل سنجش نیست. در تحولات منطقه هم همین مسائل قابل مشاهده است. اگر خاطران افسران اسرائیلی در جنگ ۳۳ روزه را مطالعه کنید (که قطعاً در خاطرات دشمن در خصوص توان جبهه خودی عراق نمی شود) یکی از آنها در خاطرات خود می گوید «من افرادی را دیدم که شمشیر به دست داشته و لباس سفید پوشیده بودند و بر سر ما فرود می آمدند.» این همان سنت الهی است و در قرآن کریم نیز وعده داشته که وقتی شما خداوند را خالصانه یاری دهید او نیز از جایی که شما اصلاً تصور نمی کنید شما را روزی خواهد داد.

سوال: در خصوص پیش برندگی و پیش روندگی، لطفاً مصادیق بیشتری از شهید سلیمانی بیان کنید.

پاسخ دکتر مبینی دهکردی: روح حاکم این است که اگر خودتان را بسازید می توانید دیگران را هم بسازید. ما هر جا خود را ساختیم و عناصر و سازمان و مولفه های قدرت خود را به کار گرفتیم توانستیم جواب مطلوبی به دست آوریم. به عنوان مثال، در ابتدا قرار نبود فاطمیون با چنین استعدادی تشکیل شود. آن موقع صحبت از صد یا دویست نفر نیروی داوطلب از این افراد بود. وقتی این نیروها در صحنه رزم حضور داشته و توان خود را نشان دادند مشخص شد از پتانسیل بالایی برخوردار هستند. در آن مرحله شهید سلیمانی برادری را مامور کرد که

چهارصد یا پانصد نفر از این نیروها را شناسایی و سازماندهی کند. آن زمان داعش تعدادی نیرو از افغانستان جذب کرده بود و ما هم به این نتیجه رسیدیم خوب است در جبهه خودی نیز از تعدادی برادر مجاهد افغانستانی استفاده کنیم. این ایده اساس تشکیل فاطمیون شد که تنها متعلق به ایران و سوریه نیست. بلکه متعلق به افغانستان است و در مناطق دیگر نیز حضور دارند. فاطمیون از نقطه صفر و از هیچ شروع شد و امروز به چنین نقطه‌ای رسیده است.

یکی از ویژگی‌ها و محاسن حاج قاسم این بود که در زمینه‌هایی که تخصص چدانی نداشت خوب به صحبت‌ها و ایده‌های دیگران توجه می‌کرد. ایشان شخص باهوش و زیرکی بود و می‌توانست اطلاعاتی را که بدین طریق دریافت می‌کرد به خوبی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و از آنها نتیجه‌گیری کند. وقتی هم که نتیجه‌گیری و تصمیم ایشان را در این امور پیاده‌سازی می‌کردیم می‌دیدیم که بهترین تصمیم را گرفته است. ایشان از نخبگی و شهود مدیریتی بالایی برخوردار بود؛ خوب می‌فهمید و چون خوب می‌فهمید خوب استنباط می‌کرد؛ خیلی راحت هدایت می‌کرد و نتیجه خوبی به دست می‌آورد.

تعدادی از کارکنان نیرو مسئول امور تشریفات هستند و متحمل زحماتی زیادی نیز می‌شوند. شهید سلیمانی در جلسه‌ای که با این افراد داشت به آنها گفته بود وقتی اینجا مهمان حضور دارد و شما چند ساعت معطل آنها هستند چه کار می‌کنید؟ ایشان توصیه‌های اخلاقی خیلی خوبی به این افراد کرده بود و با آنها در خصوص ذکر گفتن در این ساعات صحبت کرده بود. این بخش از شخصیت حاج قاسم چندان مطرح نشده است و بیشتر از لحظاتی از زندگی ایشان داستان‌هایی نقل شده که تحت فشار سنگین کاری، با عصبانیت و تندی، به نیروهای تحت امر خود دستوراتی را داده‌اند. شهید سلیمانی هم انسان بود و گاهی عصبانی و خسته و بی‌حوصله هم می‌شد. اما شخصیت ویژه ایشان از ابعاد دیگری نیز برخوردار بود. ایشان بدون آن که لب‌هایش به هم بخورد دائم‌الذکر بود. حتی یک بار در حضور ایشان به مناسبت رفتار ریاکارانه یک شخص خاص، جمله‌ای در تقبیح ریاکاری گفتم. ایشان در همان حال ناگهان تسبیحی که در دست داشت به دیوار خانه کوبید. ماجرا این بود که ایشان در حالی که در حال شنیدن صحبت‌های ما بود تسبیح در دست داشت و بدون آن که ما متوجه شویم در حال ذکر گفتن بود. وقتی آن جمله در جلسه مطرح شد ایشان تصور کرد که مخاطب کلام ایشان است.

وقتی کسی به قدرت لایزال الهی متصل شود قدرت و عزت را به دست خواهد آورد. عمل، اخلاص و معنویت شهید سلیمانی، او را به اوج عزت رساند. ایشان قبل از آن که ترور شوند شاید از قریب به ده حادثه نجات پیدا کرده بودند. چرا در این حوادث ایشان به شهادت نرسید؟ چون تراز شهادت حاج قاسم یک تراز بی نظیر است. اولاً ایشان به بدترین شکل ممکن و با اصابت یک موشک به خودرویی که در آن حضور داشت به شهادت رسید. ثانیاً ایشان توسط اشقی الاشقیای یعنی ترامپ و سران جنایتکار دولت آمریکا به شهادت می‌رسد و ترامپ از این مساله لذت هم برد. شهید سلیمانی به ناجوانمردانه ترین روش ترور شد و بدنی که از ایشان باقی ماند به تعبیر حضرت آقا اربا اربا بود. به تعبیر سردار سلامی و سردار قآنی نوع شهادت حاج قاسم در تاریخ انقلاب ما بی نظیر است و چنین نمونه‌ای نداشته‌ایم. سرداران زیادی همچون احمد کاظمی، حسین همدانی و حمید باکری شهید شدند ولی شهادت سردار سلیمانی متفاوت بود و حتماً رازهای زیادی در این مساله وجود دارد.

اتصال ایشان به ملکوت دائمی بود و واقعاً به دنبال شهادت بود. هر زمان که در نزد ایشان حرفی از شهید و شهادت زده می‌شد با بغض و تاثر، خاطرات خود را شهادتی که با آنها همراه بود تعریف می‌کرد. وقتی در آخرین نوبتی که با وی ملاقات داشتم خبر موضوعی را به ایشان دادم پاسخ داد که «خبر شهادت برایم آوردی» او به دنبال شهادت بود. این جملات وی در آخرین ساعات زندگی که «خداوندا مرا پاکیزه بپذیر» برگرفته از صداقت باطنی ایشان بود. این صداقت به جز با اتصال به ملکوت و دائم‌الذکر بودن از مسیر دیگری حاصل نخواهد شد. او هر شب شاید دست کم یک ساعت از خوف خدا می‌گریست. البته در میدان رزم بر سر نیروها نهیب می‌زد و این امری طبیعی است چرا که فرمانده باید کار رزم را پیش ببرد. اما هر جا هم که تندی می‌کرد بلافاصله عذرخواهی کرده و با بوسیدن سر طرف مقابل از وی دلجویی می‌کرد.

باید واقع‌بین باشیم و در عین حال آرمان‌گرا هم باشیم. حاج قاسم انسانی بود مثل ما. این طور نیست که بخواهیم خیلی از مواردی که در رابطه با ائمه اطهار شنیده‌ایم درباره ایشان هم به کار ببریم. مساله اصلی نیز همینجاست که رمز و راز این که یک فرد عادی به چنین توفیقانی دست پیدا کند چیست؟ پاسخ آن نیز تلفیق معنویت باید با زندگی فردی و اجتماعی است. حاج قاسم به چنین چیزی به معنای واقعی کلمه باور داشت.

ایشان بعد از شهادت به خواب یکی از دوستان آمده بود و لحظات شهادتش را این‌گونه توصیف کرده بود: «ناگهان دیدم یک بوی عطری بسیار دلنشینی در ماشین پیچیده است و دست من در دست امیرالمومنین بود.

بعد که یک مقدار بالا رفتیم دیدم دست من قطع شده است.» یعنی آنها اصلاً درد را احساس نکردند و همان زمان که موشک به خودروی آنها اصابت کرده روحشان از بدن مفارقت کرده و از قفس تن آزاد شده است. در تهران نه میلیون نفر پیکر ایشان را تشییع کرد. این آمار در کل کشور چیزی حدود شصت میلیون نفر تخمین زده میشود. کسی از این جمعیت برای شرکت در مراسم دعوت نکرده بود و آنها به صورت خودجوش در مراسم حضور داشتند. این که گفته‌اند ایشان سردار دلها است تعبیر زیبایی است. آنکه در دلها جا دارد او را نیز در دلها جا داده و عزت می‌بخشد. تا قبل از آن حتی بعضی از افراد انتقادات بدی از وی می‌کردند. شما می‌دانید متأسفانه صحبت‌های مسئولان سیاسی کشور هیچ تاثیری بر روی آمریکایی‌ها ندارد. ولی صحبت‌های حاج قاسم در همدان تا چند ماه آنها را کلافه کرده بود. آمریکایی‌های صحبت‌های ایشان را به عنوان مرد شماره یک نظامی ایران تحلیل می‌کردند و همین موضوع آنها رو وحشت‌زده کرده بود. صحبت‌های ایشان در واقع یک عملیات روانی حساب شده بود و از بعضی دوستان انتظار بود که بهتر آن را درک کنند.

* جلسه سوم *

شاخص نهم: دوگانه رهبر-مدیر

اکنون به نهمین شاخص که رهبر مدیر است می پردازیم و وجه تمایز بین مدیریت و رهبری در سبک مدیریت سردار سلیمانی را بررسی می کنیم. این شاخص دارای هجده زیر شاخص است. رهبری و مدیریت دارای وجوه اشتراک و تفاوت هستند اما اکنون به این مبحث از دیدگاه نظری نمی پردازیم بلکه تمرکز خود را بر روی مصادیق عملی رهبری در عملکرد سردار سلیمانی قرار می دهیم. نخستین تفاوت رهبر و مدیر آن است که یک رهبر بر چشم انداز، اهداف، مباحث کلان و بر رسیدن به آن چه که مطلوب است نه آن چه که موجود است تمرکز دارد. ممکن است این وظیفه فردی یا سازمانی باشد. سردار سلیمانی در حوزه مسئولیت خود (نیرو قدس سپاه پاسداران) افق های پنج ساله، ده ساله و حتی پنجاه ساله تعیین کرده بود. در این برنامه های کوتاه مدت و بلند مدت مراحل رسیدن به هدف تماما تدوین شده است.

اکثر اوقات برادران نیروی سپاه فایده ی هدف گذاری های بلند مدت را از اینجانب می پرسیدند زمانی که برای آن ها شرح می دادم مطالب برایشان غیر قابل باور بود منتهی به محض روئیت اسنادی که تهیه شده بود همه شگفت زده می شدند.

در هدف گذاری های کوتاه مدت و بلند مدت یک چشم اندازسازی در ابعاد کلان صورت گرفته است. فعالیت های ما در حوزه های مختلف به دلیل اقتضائات زمانی، مکانی و تنوع فرهنگی، سیاسی و اجتماعی متفاوت است.

به عنوان مثال ترکیب جمعیتی لبنان و آرایش سیاسی آن با کشور سوریه که هم مرز آن است کاملا متفاوت است هم چنین کشور های عراق، یمن، افغانستان و پاکستان با هم تفاوت هایی دارند. به همین دلیل باید هدف گذاری های بلند مدت یا کوتاه مدت انجام داد و برای هر یک برنامه ریزی کرد.

نکته مهم تر آن است که هر یک از حوزه ها برای رسیدن به طرح کلان کدام مسیر را باید طی کنند؟

مراحل به ترتیب به این صورت است: طراحی، هدف گذاری، تبدیل هدف ها به هدف های عملیاتی، تبدیل هدف های عملیاتی به راهبرد، سیاست های راهبرد، تبدیل سیاست های راهبرد به شاخص، تبدیل شدن شاخص به برنامه و مرحله آخر پیاده سازی برنامه است.

تمام گروه هایی که در جلسات گذشته به آن ها اشاره شد طی این فرآیند به یک قدرت منطقه ای تبدیل شده اند تمامی فعالیت ها طراحی و هدف گذاری شده است، مورد ارزیابی قرار گرفته است، آسیب شناسی شده است و صرفا کار عملیاتی نبوده است.

نتیجه می گیریم سبک مدیریت در مکتب سردار سلیمانی به صورت یک رهبر مدیر نه صرفا یک مدیر به تنهایی است.

سردار سلیمانی تنها به دنبال وظیفه سازمانی و ماموریتی خود نبود برخی از افراد هم به دلیل این موضوع از ایشان ناراحت بودند.

سردار معتقد بود با آمدن این افراد ایشان محدود به وظایف سازمانی می شود و در نهایت دست آوردی نخواهد داشت.

سردار سلیمانی به دنبال خلق اثر بود. به دلیل تلاطم محیط، نرخ تغییرات بالا، تشدید رقابت ها و بازیگران مختلفی که در حیطه ماموریت وی اثر گذار بودند لازم بود نقش یک رهبر مدیر را ایفا کند و با نقش مدیریت صرف موفق نمی شد.

سردار سلیمانی از تمامی توان، منابع و قابلیت ها را برای رسیدن به هدف استفاده می کرد و این تفکر که آیا پیروز می شویم یا خیر؟ برای ایشان مطرح نبود.

در طی بیست و سه سال فرماندهی سردار هر سال وقایع مهم و تاریخ ساز رخ داده است که علی رغم فشار سنگین، رقابت سنگین، اجماع منطقه ای و حتی بین المللی علیه کشور ما در تمام حوادث بلا استثنا جمهوری اسلامی پیروز میدان بوده است.

برای مثال گروه تکفیر خودش به تنهایی قدرت نداشت. صهیونیسم، آمریکا و اروپا همگی از این گروه حمایت می کردند تا آن را تقویت کنند، تا حدودی موفق بودند ولی در انتها نتوانستند پیروز شوند.

چگونه امکان دارد گروه های تکفیری مانند داعش و جبهه النصره کمتر از سه ماه به یک سازمان رزم قوی مجهز اثر گذار تبدیل شود؟ چگونه سیصد هزار نفر جذب می شوند، بسیج می شوند، آموزش داده می شوند و در سوریه و عراق می ایستند؟ از همه مهمتر اینکه چگونه تجهیز و تسلیح می شوند؟

عکس هایی از هفتاد و پنج هزار تویوتا دو کابینه موجود است. اگر طول هر ماشین چهار متری سانی متر باشد در هفتاد و پنج هزار ضرب شود چگونه این صف های طولانی از تویوتا به عراق و سوریه انتقال داده شده است؟

زمانی که به بررسی اطلاعات می پردازیم مشاهده می شود این نیروها توسط ترکیه، اردن، امارات، عربستان، قطر آموزش داده شده اند و تمامی مراکز آموزش نظامی این کشورها در خدمت تکفیر بوده است.

با توجه به ابتدای جلسه یکی از ویژگی های رهبر مدیر تمرکز بر چشم انداز و اهداف است نه صرفاً تمرکز کردن بر وظایف.

دومین ویژگی این است که رهبر پیش بینی می کند اما مدیر معمولاً عکس العمل نشان می دهد.

یک موضوعی به نام « رویکردها » در مدیریت وجود دارد. این موضوع سه زیر شاخه دارد: رویکرد پراکتیو (Proactive approach)، رویکرد فعال (Active approach) و رویکرد منفعلانه

به عنوان مثال مشکلی در کشور یا منطقه ایجاد می شود اگر به دنبال مسئله یابی یا به دنبال حل مسئله برویم و راه حلی پیدا کنیم این رویه، رویه منفعلانه است ممکن است این روش با توجه به شرایط طبیعی باشد یا خیر طبیعی نباشد.

در مورد دوم نباید اجازه داد دچار مشکلات شد سپس چاره اندیشی کرد؛ به دلیل این که نرخ تغییرات، سیر تحولات، نرخ فناوری ها و رشد علمی به حدی سرعت دارد که تا به حل مشکل پردازیم سایر مشکلات گریبان گیر ما خواهد شد.

با توجه به شرایط روز نوع مدیریتی که می تواند موثر باشد رویکرد طراحی (Design) است.

براساس طراحی، پیش بینی و هدف گذاری که انجام می شود مشخص می کند هدف چیست و از تمام امکانات برای رسیدن به هدف استفاده می شود؛ سپس آسیب شناسی می شود و پس از ارزیابی دقیق درصد رفع مشکل اقدام می شود.

در این شرایط است که تفاوت رهبری و مدیریت مشخص می شود.

رهبر به دنبال حاکم کردن رویکرد طراحی است و سعی در محقق کردن اهداف دارد و برای رسیدن به هدف ، محیط را ارزیابی و ایرادات را برطرف می کند.

تعریف مدیریت آن است که یک حادثه ای رخ می دهد و فرد مدیر آن رویداد را مدیریت می کند؛ مدیریت به تنهایی ایرادی ندارد اما همانطور که در گذشته اشاره شد بستگی به شرایط دارد و باید جایگاه درست مدیریت را شناخت و آن را به کار برد.

زمانی که یک فرد رهبری کاری را برعهده می گیرد به جای قرار گرفتن در مقابل تکنیک ها و تاکتیک های دشمن، سیاست های حریف و استراتژی های رقیب ، باید خود فرد ابتکار عمل داشته باشد؛ زمانی که یک فرد ابتکار عمل را بدست بگیرد می تواند منشا اثر باشد.

تاکنون در هر کدام از مسائل داخلی کشور که ابتکار عمل به خرج داده ایم توانسته ایم موفق شویم؛ برای مثال : در زمان دفاع مقدس که کشور دچار تحریم تسلیحاتی بود و نهایتا امکان داشت تعدادی کلاشینکف از لیبی و کره شمالی وارد کشور شود این در حالی است که انواع سلاح های شیمیایی ، موشک اسکات ، میگ بیست و نه ، آواکس آمریکا و ناوچه های دریایی انگلیس در اختیار کشور دشمن قرار داده بودند؛ این کمبود تسلیحات نظامی در کشور باعث شد بر توانمندی ها و قابلیت های کشور خود تمرکز کنیم و اکنون در مباحث نظامی و دفاعی سرآمد شویم.

یکی از عوامل اثر گذار در عدم حمله آمریکا به ایران ، پیشرفت صنایع دفاعی و نظامی ایران است.

با توجه به این که این صنایع تولید داخلی است دشمن نمی تواند بگوید این صنایع محدود است و بعد از مدتی تمام می شود و با اعمال فشار و تهدید مانع از رسیدن سلاح به دست کشور ما شود؛ چون صنایع ما تکیه بر تولید داخل دارد و هر زمان نیاز به تولید مجدد باشد متخصصان داخلی آن را برآورده می کنند.

برای اینکه صنایع دفاعی شما درونزا است، صناعی است که عقبه ندارد که دشمن برآورد کند بگوید شما ۲ هزار تا موشک دارید اگر در پروسه ۱۵ روزه یا یک ماه حمله بکنید مجبور هستید از آنها استفاده کنید بعد با فشار و تحریم و تهدید مانع این می شود که این سلاحها توسط تولیدکنندگان به دست شما برسد و این معادله را در یک پروسه ۱۵ روزه و یک ماهه تغییر می دهد. ولی وقتی شما خودتان تولیدکننده باشید معنای آن این است

که شما دو هزار تا ندارید و به جایی وصل هستید که پایان ندارد، هر چقدر که بخواهید تولید می کنید، چون دانش، تکنولوژی و نیروی متخصص آن را دارید به آن سمت می روید که تولید کنید.

در تحولات منطقه ما دقیقاً این وضع را می بینیم اینکه حاج قاسم بیاید ببیند آمریکا افغانستان را اشغال کرد، آمریکا بعد سراغ عراق می رود، بعد از آن وقتی در غرب و شرق ما دو جا بتواند هم دولت طالبان را ساقط کند، هم دولت صدام را ساقط کند، در جاهای مختلف دیگر هم استقرار دارد، یعنی در کویت استقرار دارد، یعنی ما با ۱۵، ۱۶ کشور مرز خشکی و آبی داریم، در جلسه اول یک اشاره ای کردم آمریکایی ها بلااستثناء

با بررسی تحولات منطقه - که سردار سلیمانی به آن اشراف کامل داشت - و بررسی رفتار آمریکا که افغانستان را اشغال کرد سپس در عراق دولت صدام را سرنگون کرد بعد از آن در غرب و شرق ایران طالبان را ساقط کرد سپس در آذربایجان ، بیشکک قرقیزستان ، تاشکند ازبکستان ، تاجیکستان ، پاکستان ، اینجریک ترکیه ، قطر ، کویت ، بحرین و عربستان مستقر شدند درمی یابیم آمریکا در تمامی مرز های خشکی و آبی ایران پایگاه نظامی داشته است.

در صورتی که در این موارد به بررسی عملکرد سردار سلیمانی پردازیم در می یابیم راهکار ایشان از نوع مدیریتی صرف نبوده است که تنها عکس العمل نشان بدهد بلکه از نوع رهبری بوده است که ابتکار عمل را بدست گرفته است. به عنوان مثال در قضیه افغانستان آمریکا می خواهد گروهک طالبان را ساقط کند اما نباید اجازه داد کل افغانستان به دست آمریکا بیافتد یا در عراق با سرنگونی صدام نباید اجازه داد کل عراق را آمریکا بدست گیرد چرا که بعد از آن نوبت به ایران می رسد و استراتژی خاورمیانه بزرگ بعد از یازده سپتامبر مرحله به مرحله پیاده سازی می شود.

جمع بندی های اشاره شده با یک طراحی کارشناسی که قریب پنج ماه طول کشیده است و توسط سردار سلیمانی بر اساس نظرات کارشناسان این حوزه گردآوری شده است صورت گرفته است سپس این جمع بندی ها به طرح های راهبردی برای مقابله با آمریکا در افغانستان و عراق منجر شد ، سپس این طرح خدمت مقام معظم رهبری فرستاده شد و بعد از آن به شورای عالی امنیت ملی ارجاع داده شده و مصوب شد و سردار سلیمانی مسئولیت اجرایی آن را بر عهده گرفت.

در مسئله افغانستان بعد از فروپاشی طالبان آمریکا برای بدست گرفتن افغانستان به مقابله با گروه های جهادی پرداخت ؛ اما با حضور سردار سلیمانی در منطقه در مقابل آمریکا ، با فرمان ایشان گروه های جهادی کابل ، هرات و سایر استان های افغانستان را که در اختیار طالبان در حال فرو پاشی بود، تسخیر کردند و طرح آمریکایی ها در افغانستان عقیم ماند.

در مسئله عراق بار ها گفته شد کشور توان جنگیدن ندارد آن سازمان بیش از صد و هشتاد هزار نیروی نظامی به صورت کلاسیک وارد عراق کرده است ؛ یا باید به یک جنگ تمام عیار با آمریکا وارد شد و یا تسلیم شد. در واقع خالق اثر نیستند و با پیش بینی و هدف گذاری امورات را انجام نمی دهند.

همانطور که در بخش دفاعی گفته شد اکنون تولید موشک، ماهواره و هواپیما برای کشور مقدور است. در سال های گذشته تصور رسیدن به این سطح از توان دفاعی برای کشور دشوار بود اما با هدف گذاری صحیح و تلاش برای آن کشور به نتیجه رسید.

در حال حاضر در زمینه تسلیحاتی به دلیل اتکا کشور به توان داخلی ،تحریم های خارجی برای منع ورود تسلیحات به کشور اثری ندارد و علاوه بر تامین نیاز داخلی ، کشورتوان صادرات پیدا می کند و بازوهای قدرت خود را برای موازنه قدرت تقویت می کند و قدرت چانه زنی را بالا می برد.

با توجه به مطالب فوق نتیجه می گیریم دومین شاخص رهبر مدیر در تفکر سردار سلیمانی ،پیش بینی کردن امور و عدم برخورد عکس العملی با مسائل بود.

رویکرد وی رویکرد منفعلانه و از سرناچاری نبود بلکه رویکرد پراکتیو بود و همواره چالش ها را مدیریت می کرد.

با پیروزی سردار سلیمانی در چالش ها ، شکست استراتژی های آمریکا را در خاورمیانه شاهد بودیم. برای مثال شکست آمریکا درافغانستان، عراق و کفشی که توسط خبرنگار به سمت جورج بوش پرتاب شد، نشان از نفرت عمیق یک ملت از ابرقدرتی به نام آمریکا بوده است؛ پس از این رخ داد جورج بوش با نوری المالکی در سال ۲۰۰۸ بر سرخروج توافق کرد و سرانجام در سال ۲۰۱۱ از عراق خارج شد. مبحث شیوه پیش بینی ، هدف گذاری، مدیریت و رهبری مبحث عمیقی است.

به عنوان مثال در دوران جنگ با عراق در عملیات دفاع مقدس یک لشکر به نام بدر وجود داشت که از مجاهدین عراقی به دلیل روحیه صدام ستیزی تشکیل شده بود. فرماندهی این لشکر را شهید اسماعیل دقایقی بر عهده داشت.

این لشکر یکی از مصادیق پیش بینی و هدف گذاری است؛ به دلیل اینکه در داخل عراق آرایش پیدا کردند و سازماندهی شدند در حالی که ایران به داخل عراق تسلطی نداشت.

مدیران زیر دست دارند اما رهبران پیرو.

این سخن به این معنا است که یک فرد زمانی نقش کاریزماتیک دارد که بر دل ها حکومت کند. یک مدیر صرفاً در چارچوب وظایف سازمانی خویش عمل می کند و دارای شاخص و نظام ارزیابی عملکرد است؛ منتهی اگر بخواهیم انبیا و اولیا الهی را مثال بزنیم، رهبر در جایگاه عالی رهبری قرار دارد.

یک رهبر مدیر راندمان کارش یک تفاوت ماهوی دارد؛ برای مثال سردار سلیمانی با سایر فرماندهان سپاه پاسداران به دانشگاه امام حسین(ع) می آیند به محض خروج از جایگاه در مراسم تمام دانشجویان مشتاقانه به دنبال سردار میروند تا ایشان را از نزدیک ملاقات کنند. علت چیست؟

علت رابطه دلی و معنوی است. رابطه ای که قبل از وظایف سازمانی به وظایف و تکالیف الهی عمل شود و قبل از رضای خلق، رضای خداوند را در نظر داشت.

امروزه ما به دنبال خوب انجام دادن کار خود هستیم تا نتوان ایرادی بر آن وارد کرد؛ این خوب است اما بهتر آن است که وظیفه و تکلیف خود را بشناسیم و رضای خداوند را در امور در نظر بگیریم.

سنت الهی آن است که اگر رابطه با خداوند اصلاح شود، خداوند هم رابطه انسان را با مردم، سازمان و محیط زندگی اصلاح می کند.

سردار سلیمانی به دنبال تحقق اهداف والا و تکلیف گرایی بود؛ رضایت خداوند و اهل بیت را اصل می دانست و وظایف بر عهده خود را فراتر از وظایف سازمانی تلقی می کرد.

به همین دلیل طرفداران زیادی داشت؛ حزب الله لبنان و سوریه با اینکه ایشان را ندیده بودند ولی نام ایشان را به کرات شنیده بودند.

به عنوان مثال سیل خوزستان در حیطه وظایف سردار سلیمانی قرار ندارد اما ایشان در روستای سیل زده ماند و به صورت مداوم پیگیری انجام داد تا امکانات اولیه به روستا برسد.

این نقش باعث می شود به دل ها وارد شوید و اثر گذار باشید.

این طور نیست که رابطه زبردست با ما فوق یک رابطه تشکیلاتی، سازمانی و خط کشی شده باشد بلکه یک رابطه دلی است. ارتباطی است که فرد نقش لیدر و کاریزماتیک، معنویت، تکلیف گرایی و اهداف مقدس ما فوق خویش را می پذیرد و در این اهداف با او شریک می شود.

تنها در این صورت است که می توان مثل یک کارمند سازمانی ساعت هفت وارد و ساعت دو بعدازظهر خارج نشد و اهمیتی به امکانات اضافه نداد چرا که اجر و مزد را خداوند می دهد و طرف معامله پروردگار یکتا است.

در این صورت است که انسان اثر گذار می شود و می تواند هزاران نفر را سازماندهی کند و هرکدام از این افراد قدرتی تولید می کنند که آن قدرت تمام معادلات را تغییر می دهد.

در سبک مدیریتی سردار سلیمانی نگاه ایشان به مجموعه های زیر دست و به طور کلی انسان ها از منظر انسانیت بود و به دلیل انسان بودن به آن ها احترام می گذاشت و ارزش قائل بود. سردار سلیمانی نگاه ابزاری نداشت؛ نتیجه آن شد که نیروی تحت امر دیگر نگران پست، مقام و موقعیت سازمانی خود نبود بلکه تمام تلاش خود را برای تحقق آن اهداف مقدس به کار می برد. هم چنین نیروها هنگام تحقق این اهداف مقدس احساس رضایتمندی، استغنا، مفید بودن و موثر بودن می کنند که بالاترین دستمزد برای یک فرد، یک مجموعه یا سازمان احساس اغنای درونی و بیرونی است.

این که انسان شاهد اثرگذاری خویش باشد خیلی لذت بخش تر از آن است که شبانه روز تلاش کند اما این تلاش ها درک نشود و نهایتاً در یک رقابت باطل حذف شود. از این قسم اتفاقات برای سردار سلیمانی نیز زیاد بود اما به دلیل رویکرد متفاوت ایشان منفعت طلبان فرصت سواستفاده پیدا نکردند.